کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب ۲۸۰۲۳ ۱۰۴۲۸
کتاب جالینوس حکیم (الجرم)
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۲۸۹۸ ۹۶۵۲
۸۷۰۴
بازدید شد ۱۳۸۲
بازرسی شد ۳۶ - ۳۷

۱

باب سیم کتاب جالینوس حکیم در دلالت اعضای آدمی

اول سر اگر خرد باشد دلیل کند بر فطانت وصلاحیت خداوندش
دیگر چون سر بزرگ باشد خداوندش بلند همت باشد
و نادان دیگر سر نه بسیار خورد باشد و نه بسیار بزرگ
باشد دلیل کند بر نیکویی و زیرکی و دلیری و فروتنی خداوندش
دیگر اگر میان سر فرو نشسته باشد دلیل کند بر دلیری
و شجاعت خداوندش دیگر چون هر دو طرف سر فرو نشسته
باشد دلیل کند بر بدفعلی خداوندش دیگر اگر بر میان
سر خطها باشد و با تمام سر و میان خالی باشد خداوندش
سنجیده باشد بهمه صفت دیگر اگر بر میان پیشانی خرد
باشد دلیل کند بر حرص خداوندش دیگر اگر پیشانی او نه
خورد باشد و نه کلان و شکن در و باشد دلیل کند بر همت
بلند و دگری دیگر چون در پیشانی شکن بسیار باشد
دلیل کند بر حرص و لاف زدن و دروغ گویی خداوندش

دیگر

۲

دیگر چون شکن چند مانند شکن کف دست در پیشانی باشد
دلیل کند بر اندوه و غم خوردن بسیار خداوندش دیگر اگر
در ابرو موی بسیار باشد خداوندش مدام غم بسیار خورد
و سخن پوچ و بیهوده گوید و بطریق دیوانها باشد دیگر چون
ابروی دراز صاف بینا وضا خداوندش رند و معجب باشد
دیگر اگر از بره بینی موی بسیار یا کم بر آمده باشد خداوندش
نادان و بدفعل باشد و ابله و بدگو بود دیگر چون گوش بزرگ
باشد دلیل کند بر حرص خداوندش دیگر چون گوش کوچک
باشد دلیل کند بر بیشرمی و عاقت خداوندش دیگر چون
گوش افراشته و نه بزرگ و نه کوچک دلیل کند بر بزرگی
و دلیری خداوندش دیگر گوش گرد مدور باشد دلیل
باید کرد بر زیرکی خداوندش دیگر گوش که دراز باشد
و تنک دلیل کند بر حسد و تنک چشمی دیگر گوش که از حد
بزرگ باشد دلیل کند بر نادانی و درازی عمر خداوندش
دیگر اگر سر بینی باریک باشد دلیل کند بر خشم بسیار

٢ دیگر پهن بینی خداوندش زاهد باشد دیگر بینی که دراز باشد
و بسته دلیل کند بر دلیری و قوت خداوندش دیگر بینی که بر بینی
شیر ماند دلیل کند بر دلیری و علم بسیار دیگر بینی افراشته
کوتاه دلیل کند بدزدی و حرامزادگی خداوندش دیگر
بینی پهن بسیار دلیل کند بر عظمت و بزرگی خداوندش دیگر
بینی و اس رفته‌ها دلیل کند بر زنا و فحش گوئی دیگر بینی که
سوراخ او پهن باشد دلیل کند بخشم و دلیری خداوندش
دیگر باریکی لب و فراخی دهن دلیل کند بر زنا و فسق
و فجور خداوندش دیگر لب پائین برآمده دلیل کند بر سستی
و اندکی ساده دلی خداوندش دیگر دهن با عنا اگر کوچک
و نه بزرگ دلیل کند بدانش بسیار و علم خداوندش دیگر
دهن و اس رفته دلیل کند بخشم و ترس و شکدلی دیگر
کوچکی دهن دلیل کند بر بد دلی و سخن چینی دیگر دهن خورد
پیش آمده دلیل کند بر خونخواری و بددلی و سخن چینی دیگر
زبان هیکر و شیر باشد و لب ستبر ماند خوک دلیل کند بر
خیانت

خیانت دیگر شخصی که مدام کوزنک باشد و تمام عمر بیماری
بسیار بکشد دیگر دندان بسیار بزرگ باشد خداوندش بدفعل
و حریص کند دیگر دندان ضعیف پراکندگی خداوندش قوی
بنیاد و محکم باشد دیگر روی پرگوشت دلیل کند بشهوت دوستی
غورت دیگر شکی روی دلیل کند بر بدبغاوتی و سیرت ناپسندیده
دیگر اگر هر دو طرف رخسار آمده باشد دلیل کند بر حسد
و شکدلی و شک چشمی دیگر روی کرد خداوندش عاشق پیشه
باشد و دیوانه نماید در نظرها دیگر روی دراز خداوندش
هرزه‌گو و بدفعل دیگر کوچک روانکی خداوندش ضرر هنده
باشد و رحیم دیگر روی پهن خداوندش احمق باشد و الهی
داشته باشد دیگر روی که چنان نماید که باد کرده آند
خداوندش مدام ناخوش و آشفته و مکدر باشد دیگر کردن
دراز دلیل کند بر بددلی دیگر کردن دراز و سبز دلیل کند
بر خشم خداوندش دیگر کردنی که حد وسد باشد نه کوتاه
و نه بزرگ خداوندش تیزفهم باشد و بلند همت و مردانه

٣ و نیکوسیرت دیگر گردنی که کوتاه باشد و ستبر خداوندش
بغایت بی‌شرم و بدخو باشد دیگر خداوند گردن سخت
از علم و دانش دور باشد دیگر گردنی که نرم باشد و هموار
خداوندش پر مکر و حیله باشد دیگر گردنی که کوتاه
و خمیده باشد دلیل کند بر بی‌خردی و نادانی خداوندش
دیگر چون گردن دراز باشد و جنبان و کشیده البته
خداوندش محنت باشد دیگر چون زیر گردن شکن باشد
دلیل کند بر خصومت خداوندش دیگر گردن کوتاه دلیل
کن

کن بر بدفعلی و حیله و دزدی خداوندش اگر
هر دو کتف پهن باشد دلیل کند بر نیکوئی خداوندش
اگر کتفین تنگ باشد دلیل کند بر نیکوئی خداوندش
و بی‌خردی اگر کتف کرد باشد دلیل کند بر نیکوئی و
دانش علم خداوندش اگر کتف ستبر باشد دلیل کند
بر کارهای بزرگ کردن و طلب نمودن خداوندش
دیگر کتف کوچک باشد دلیل کند بر ضعیفی خداوندش
و بددلی و بداندیشی دیگر بر خواستن و بلندی کتف

دلیل کند بر حماقت خداوندش دیگر کف فرو نشسته باشد
دلیل کند بر بد فعلی و دروغ گویی خداوندش دیگر
اگر بازو چنان دراز باشد که بزانو برسد دلیل کند
بر اعتدال الطبیعت خداوندش و دانش و سیرت پسندیده
دیگر دستی که کوتاه باشد دلیل کند بر بد فعلی و ناپاکی
دیگر بازویی که موی بسیار داشته باشد دلیل کند بر
حماقت دیگر کف دست کوچک باشد دلیل کند بر بی هنری
و حماقت و ستمکاری خداوندش دیگر کف دست باریک
دلیل کند بر دراززبانی بر دزدی و فجور دیگر انگشت
بهم پیوسته دلیل کند بر حفظ و استهزا و غافل دیگر اگر
انگشت از هم جدا باشد دلیل کند بر حرص مال دیگر انگشت
ریزه کوتاه و ستبر دلیل کند بر فراخ کردن بر نیکوان دیگر
انگشتی که نه کوچک باشد و نه بزرگ دلیل کند بر خوبی
خداوندش دیگر ناخنی که سفید رنگ باشد با اندک
سبزی مایل و نیز اندکی باریک دلیل کند بر فطانت و زیرکی

بسیار دیگر چون ناخن تنگ و سیاه رنگ باشد دلیل کند
بر اندک خردمندی دیگر ناخن چون استخوان و بگوشت
پیوسته دلیل کند بر شر و دیگر ناخن خرده دلیل کند بر خرد
مندی و نیکویی دیگر چون شکم باصفا و خوب باشد
دلیل کند بر سلامتی دیگر شکم بزرگ دلیل کند بر حماقت
و مجامعت کردن بسیار دیگر شکم پرگوشت حریص
باشد بر زنا و مجامعت دیگر شکم باندرون رفته بر
اندام دلیل کند بر مردانگی و دلیری دیگر موی بسیار در گردن
دلیل کند بر دلیری و شجاعت و مردانگی دیگر موی سیاه
رنگ دلیل کند بر بددلی و اندوه بسیار خداوندش
دیگر موی که سرخ باشد دلیل کند بر مردانگی و دلیری و خشم
دیگر موی سیاه رنگ دلیل کند بر بددلی و اندوه
بسیار دیگر موی چون هایم هر رنگ آمیخته دلیل
کند بر بی همتی و بددلی دیگر اگر بر موی زردی سیاهی
آمیخته باشد دلیل کند بر ناتوانی و بیماری دیگر موی سرخ

که مانند آتش بوده باشد دلیل کند بر دیوانگی و شتاب زدگی
دیگر مویی که اندک سرخ باشد دلیل کند بر شرم و همواری
و مردانگی و مروت دیگر فراخ دهان کام دلیل کند بر فهم و
زیرکی دیگر کوتاه دهان کام دلیل کند بر پشیمانی انجام کند
و منفعتش بکسی نرسد دیگر اگر باسباب روی بهر کس نگرد
و دود دلیل کند بر بددلی دیگر اگر گران کام بر دارد دلیل
کند بر بیوفایی دیگر بلندی آواز دلیل کند بر همت کوتاه
دیگر نرمی آواز دلیل کند بر بخشش دیگر آواز بلند کردن
دلیل بد دلیست دیگر آواز که از بینی خیزد دلیل کند بر دروغ
گویی دیگر آوازی که مانند بانگ بود دلیل مردانگیست
دیگر خنده اندک کردن نشان خوبی و غنایت است
دیگر بلند خنده بی شرم و بددل باشد
اندر طبع و عادات قامت اعتدال انگشت راست مو
نیکو میان باریک نرم و هموار چشم باعتدال ابرو کشیده چون
پیشانی بلند آواز خشمناک و بددل باشد دیگر تنگ

بال نرم موی دراز گردن کوتاه قد سیاه موی آب چشم پر حرکت
مژه دراز ضعیف آواز ناپاک باشد دیگر قد باعتدال
سفید با سرخی آمیخته رنگ موی برخاسته شش پهلوی انگشت
گشاده چشم تیز و شهلا چنین ناپاک دون همت باشد
رنگ سفید که با سیاهی آمیخته باشد پرگوشت شکم بزرگ
انگشتان باریک پای ستبر گردن کوتاه گوشت بسیار بر روی
زیرک و دانا باشد دیگر گوشت پیشانی بسیار هوشیار
چشم بیدار دل مدام غمناک باشد دیگر سرخ پیشانی
پر موی خرد پیوسته ابروی روی بهم کشیده مخنث طبع باشد
دیگر تر با فروغ تنگ پیشانی حرکت ابرو بسیار کشنده
خیره و ایس نگرنده سر جنبانیدن بر فعل و احمق باشد
روی کوچک آواز تیز ساکن رفتار سرخ رنگ موی سیاه
بی ذوق چشم باز کرده بدخو باشد دیگر آن بالا کوتاه میان
رنگ سرخ و سفید باعتدال دست و پا و گردن تیز رنگ
مو بسرخی مایل درست روی گرد بینی دست و چشم شهلا

بسیار پسندیده ونیکو وکمیا باشد والسلام اندر جستن

اعضای آدمی راست وچپ طرف راست تارك عزت نیم سر سفر

شقیقه غم پشت چشم دولت ابرو مال میانه چشم مال دنباله

چشم شادی زیر چشم مال پیشانی تردد رخ عزت لب بالا

مال لب زیر غم زنخ خبر کوش مال بینی تردد کلو جاه کتف

فکر شانه شادی بازو عزت ساعد مال پشت دست مال

انکشتان جاه کف دست دولت مجامعت کاه دولت پشت جاه

پهلو مال کمر دولت سینه غم عورتین مال خصیه خوشی ران

وزانو شادی سرین وساق مال کف پا وکعب عزت

قضا کاه غزلت کتف چپ راست پشت شادی کتفین وکعب غزت

تارك دولت نیم سر خبر ابرو شادی پیشانی

تردد شقیقه مال پشت چشم فکر خانه چشم مال دنباله چشم

فکر زیر چشم غم لب زیر مال لب بالا دولت زنخدان جاه

رخسار فکر کوش تردد بینی جاه کلو شادی کتف مال ساعد

مال شانه فکر بازو دولت انکشتان جاه کف دست مال

پشت دست

پشت دست فکر مجامعت کاه فکر پهلو عزت سینه تردد شکم مال

ساق جاه عورتین دولت خصیه جاه ران شادی سرین

فکر ساق عزت والسلام اندر شعبدها وبازیها

دیگر اگر چربی بجامه رسد اول باید که از ابزهر کاو بشویند

وبا کمیز خر بعد از آن بیاور قدری نمك وآهك با یکدیگر

سائیده بر آن بپاشند در آفتاب اندازد روغن را تمام بخود

برد اورد پاك سازد مجرّبست دیگر اگر روغن از پارچه بدر رود

بیاورد کوکرد در زیر او دود کنند انکاه بسوس جو بجوشانند

ودر وقتی که هنوز کرم باشد بشوید بعد از آن قدری آرد

جو بر او پاشید در آفتاب اندازد از روغن پاك شود دیکر

بیاورد قدری استخوان وبسوزانند وبسایند وبر جائی

که روغن ریخته باشد بر پاشد کرم کرده واستخوان سفید

باشد سیاه نشود بعد از آن در زیر سنك بکذارد روغن را

تمام پاك سازد کچ را صفا نموده وکرم کرده در بالای کله الکر

افشاند ودر زیر سنك بکذارند روغن را تمام پاك سازد

بعد از سه ساعت روغن را برآورد دیکر کلی هست سفید کرد در

نائین صفهان می باشد نرم کرده بر بالای بکر روغن بپاشند

ودر زیر سنك نهند که انشاء الله تعالی روغن واثر بوده

باشد پاك کنند دیگر باقلی را بجوشانند وبآب آن پارچه را

بشویند وبعد از آن پاره از پی کل بر او افشانند ودر زیر

سنك بکذارند پاك شود دیگر اگر جامه کتان را روغن

رسد پیاز بکوبند ودر سرکه اندازند وبر آن بمالند وبعد از

ساعتی با صابون بشویند پاك شود دیگر دانش را از درون

عورت بیاورد پارچه کتان وزبان وزنخی بر وبستبر در خواب

بالای سینه عورت بدارد آنچه در دل داشته باشد بکوید انشاء الله

تعالی دیگر اگر موم بر جامه ریخته شود قدری یخ یا برف

بر آن بمالند بکر موم کنده شود دیگر اگر رنك زعفران

بجامه رسیده باشد اول بصابون بشوید بعد از آن

کوکرد در زیر جامه دود کنند باز مرتبه دیگر بصابون

بشویند بعد از آن بکوکرد دهند وباز بشوید پاك

شود

شود دیگر از هر قسم رنگی که بجامه رسیده باشد یکشب او را

در ترشی وبکیز کودکان بخیسانند بعد از آن بر آورده

بصابون بشویند داغ او بر طرف شود دیگر اگر دست وپای

شخصی سرما برده باشد وسبز شده باشد بیاورند سرکین

کاو تازه انکنده مکرر بر آن بمالند رنك بکردانند ونیکو

شود دیگر اگر دستی از رنکار سیاه کرده باشد ویا از حنا

وخواهند که رنك او سفید شود بیاورد قدری سرکه ونشاستن

وآب ترنج یا نارنج ساعتی دست در آن بکذارد وبشوید

باز بآب تلیه وصابون بشوید بعد از آن کوکرد در زیر

او دود کند بتوفیق الله تعالی انچنان شود که پیدا از ی

هرکز نبوده دیگر اگر خواهند که در مجلس کاری کنند که صورت

مردم دیگرکون نماید ماهی هست در بصره او را دخس گویند

ومعروف ومانند خروس تاج دارد شحم او را بیاورند

ودر اخته در چراغ کنند وقدری زنکار در بالای پارچه

کتان باشد واز آن فتیله سازند وبر افروزند

هر کس که در مجلس باشد نماند که چه صورت دارند دیگر اگر خواهی که
دریا یا حوض آب یا جوی آب در نظر مردم کنی این حروفها را
در کاغذ سفید وصورت انچه میل کنی بر زمین نقش کن و
قتی که ماه در سرطان یا حوت باشد انچه خواهی در نظر خلق
در آید دیگر اگر خواهند بجائی روند وکسی او را نه بیند
روز یکشنبه پیش از بر آمدن آفتاب بیاورد گربه سیاهی که
یکموی رنگ دیگر در بدن او نباشد وسه روز او را گرسنه
دارد ودر روز یکشنبه او را قدری مسکه وروغن خورانیده
بعد از لحظه او را سر ازیر بیاویزند وجایی از مس در زیر کرشه
تا آن روغن از دهان او بر آید وجمع شود بعد از آن کاسه
سر آدم بیاورند واز پنبه پاک فتیله کرده بآن روغن
در آن کاسه سر روشن کنند بعد از آن غسل کرده برهنه
بنشیند وسیاهی وی را بگیرند وقت حاجت قدری بچشم کشیده
هرجا که رود کسی نه بیند انشاء الله مجربست دیگر اگر خواهند
که در روی آب نشسته غرق نشود بیاورد پوست
آهوی تازه

آهوی تازه وقدری مغز ماده گاو وحشت بار پوست را
با مغز چرب سازند بعد از آن قدری آرد جو در میان
پوست گذارند ودر آب اندازند وخود در بالای آن
نشیند بفرمان حق تعالی فرو نرود وسلامت بکنار آید
دیگر اگر دیو جز آبی خشک کرده سائیده در جامه عورت
بریزند در حال جامه از تن خود بر آورده میدواند واز
عجایبات است دیگر اگر خواهی که آتش پیدا کنی در وقتی که
ماه در قوس باشد یا در اسد این نامها را بر برگ ترنج
بنویس وبگذار انشاء الله تعالی در ساعت آتش بهم رسد
وعجایب است ملاله صلح مهوو
سادس مرمله ملله وهجا
مرد وزن که نجم طالع است بادی یا خاکی
یا آبی یا آتشی باید که نام مرد وزن هر دو را برسند
وسر نام هر کدام که یکی از این حروف بوده باشد

از روی آن معلوم نمایند انشاء الله تعالی کشف شود
میك راس حمل وحمل آتشی برك راس ثور وثور خاکی
اع ی
ب د
میهن راس جوزا وجوزا بادی کرك راس سرطان وسرطان آبی
لـ ق
صـ
سك راس اسد واسد آتشی کینا راس سنبله وسنبله خاکی
ن م
ث
تلا راس میزان ومیزان بادی برجهك راس عقرب وعقرب آبی
د ط ب
ذ ز ل ض ظ
دهن راس قوس وقوس آتشی میك راس جدی وجدی خاکی
ف
ح خ
کنبه راس دلو ودلو بادی مین راس حوت وحوت آبی
س ش ص غ
و ج
مقالت اندر شناختن روزها وماهها وساعات
باید دانست که روز اول ماه تعلق بزحل دارد
روز

روز دویم تعلق بمشتری دارد روز سیم ماه تعلق
بمریخ دارد روز چهارم ماه تعلق بآفتاب دارد
روز پنجم ماه تعلق بزهره دارد روز ششم ماه
تعلق بعطارد دارد هفتم ماه تعلق بقمر دارد
باید دانست که روز اول ماه تا آخر ماه جان آدمی
در تمام اعضا متردد باشد آن جای بجای اول
ماه جان در پای راست باشد هر که درین روز
بیمار شود رنج او تا یکماه باشد وچون بگذرد
یک سال گاوی صدقه دهد شفا یابد دویم ماه
جان در ران راست باشد اگر درین روز بیمار
شود خطر او تا چهار روز باشد چیزی از جاندار
صدقه دهد شفا یابد سیم ماه جان در بازوی
باشد اگر درین روز بیمار شود بنیارند باشد
وبیماری سیزده روز کشد اگر گاوی صدقه دهد
بهتر است وامید هست که شفا یابد چهارم ماه

جان آدمی در دست راست باشد اگر درین روز
بیمار شوند تا مدت نه روز بکشد و خطرناک باشد
گوسفندی صدقه دهد شفا یابد پنجم ماه جان در
پاشنه پا باشد اگر بیمار شوند درازی زحمت او
تا هفت روز باشد و قدری خطرناک باشد
گوسفندی صدقه دهد شفا یابد ششم ماه جان در
دماغ باشد اگر بیمار شوند مدت طول بیماری
نه روز کشد و خطرناک باشد جامه‌ش خود را
تصدق دهد شفا یابد هفتم ماه جان در گردن
آدم باشد اگر درین روز بیمار شوند تا هفت روز
در خطر باشد مرغی صدقه دهند هشتم ماه جان در
گوش باشد اگر درین روز بیمار شوند تا هفت
روز در خطر باشد مرغی صدقه دهد شفا یابد
نهم ماه جان در پشت باشد اگر درین روز بیمار
شوند تا پنج روز خطرناک باشد نان گرم و حلوا
صدقه

صدقه دهند شفا یابد دهم ماه جان در دست چپ
باشد درین روز بیماری تا هفت روز بکشد اندک
خطرناک باشد گوسفندی صدقه دهد شفا یابد
یازدهم ماه جان آدمی در زانو باشد اگر درین روز بیمار شوند
درازی زحمت تا هفت روز بود مرغی صدقه دهد
انشاء الله تعالی نیکو شود دوازدهم ماه جان در ناخن
باشد اگر بیمار شود خطر تا هفت روز بود گوسفندی تصدق
کند شفا یابد سیزدهم جان در دهان باشد اگر درین
روز بیمار شوند خطرناک بود تصدق دهد شفا یابد
چهاردهم جان در دل آدم باشد خطر بیمار تا یازده
روز باشد گوسفندی تصدق کند نیکو شود اگر
پانزدهم جان در سر باشد اگر بیمار شوند خطر او تا
نه روز باشد گوسفندی صدقه دهد شفا یابد
شانزدهم جان در گلو باشد و خطر بیمار تا سیزده روز
باشد بر سرخی صدقه دهد شفا یابد هفدهم ماه

جان در حلق باشد خطر بیمار تا شش روز باشد یازده نان
گرم صدقه دهند شفا یابد هجدهم ماه جان در دماغ باشد
و خطر بیمار تا نه روز باشد چند ذرع پارچه صدقه دهند
شفا یابد نوزدهم ماه جان در پای چپ باشد خطر بیمار تا
هفت روز باشد جامه‌ش تصدق کند شفا یابد
بیستم ماه جان در نای پا باشد و خطر بیمار تا نه روز
باشد یکمن نمک و یکمن نان گرم صدقه دهند شفا یابد
بیست و یکم ماه جان در ران راست باشد و خطر بیمار تا نه
روز باشد گوسفندی صدقه دهد شفا یابد بیست و دوم ماه
جان در جگر باشد و خطر بیمار تا دوازده روز باشد
مرغی صدقه دهد شفا یابد بیست و سیوم جان در ساق
پای راست باشد خطر بیمار تا پانزده روز باشد
گوسفندی صدقه دهد شفا یابد بیست و چهارم جان در
قفای آدمی باشد خطر بیمار تا سه روز باشد مرغی
تصدق کند شفا یابد بیست و پنجم ماه جان در کمر باشد
و خطر

و خطر بیمار تا نه روز باشد بزی تصدق کند شفا
یابد بیست و ششم جان در انگشت پای باشد و خطر بیمار
تا هفت روز گوسفندی دهد شفا یابد بیست و هفتم
جان در پهلو باشد خطر بیمار پنج روز باشد جامه‌
ش را صدقه دهد شفا یابد بیست و هشتم جان در تارک
باشد خطر بیمار تا هشت روز باشد گوسفندی صدقه
دهد شفا یابد آنحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که اول ماه نیکو و مبارک بود جهت خوردن
و آشامیدن و شادی و خوشی و شکار و طرب و طلب
حاجت‌ها دویم ماه مبارکست جهت جمله مقاصد تا
آخر روز سیم ماه بغایت بد است جهت جمیع مهمات چهارم ماه
نیکوست از برای نکاح و روش باغ و شکار و هر زنی که
درین روز فرزند آورد صالح و متقی و نیکبخت
باشد پنجم ماه بسیار بد است جهت جمله کارهای
دنیوی ششم ماه مبارکست جهت هر مهمی که رجوع کنند

هفتم ماه مبارکست جهت نکاه و خریدن برده و سفر بحر و بنای
عمارت و نهادن و جمله مهمات هشتم ماه خوب نیست
نهم ماه نیکوست جهت جمیع مهمات واکر درین روز سفر کند
البته بمقام خود باز آید دهم ماه خوبست جهت جمیع
مهمات الا دیدن سلاطین و حکام یازدهم ماه بغایت
نیکوست برای جمیع مهمات واکر درین روز فرزندی
بوجود آید قدمش بمادر و پدر و اقربا مبارک
باشد و عمرش دراز بود و صاحب دولت شود دوازدهم
ماه نیکوست برای جمیع مهمات سیزدهم ماه بسیار بد است
برای جمیع مهمات چهاردهم ماه نیکوست جهت جمله
حاجات واکر دران روز فرزندی بوجود آید
قدمش مبارک باشد و صاحب دولت بود پانزدهم
ماه خوبست جهت جمیع مهمات و قدم فرزندان این روز
بغایت مبارک باشد شانزدهم ماه بسیار بدست
جهت جمیع حاجات هفدهم ماه نیکوست برای جمله
حاجات

حاجات هجدهم ماه نیکوست جهت نکاه کردن نوزدهم
ماه نیکوست از برای جمیع مهمات و فرزندیکه درین
روز آید قدمش بر جمیع اقارب مبارک باشد بیستم ماه
مبارک است بر جمله مهمات بیست و یکم ماه بسیار بد است
جهت جمیع مهمات بیست و دوم ماه بسیار خوبست جهت جمیع
مهمات بیست و سیم ماه نیکوست جهت جمیع مهمات بیست
و چهارم ماه بغایت بد است برای جمله مهمات بیست
و پنجم ماه بسیار بد است جهت جمیع کارها بیست و ششم
ماه مبارکست جهت جمیع مهمات الا نزد کردن و سفر کردن بیست
و هفتم ماه برای نکاه و جمیع مهمات مبارکست بیست
و هشتم ماه بسیار بد است بر جمله حاجات بیست و نهم
ماه خوبست بر جمیع مهمات و فرزندی که درین روز
بوجود آید نیکبخت باشد سیام ماه که تمام شود جمله
بر جمله حاجات نیکوست لا یعلم الا الله تعالی و
تقدس دیگر باید دانست که در ماهی هفت روز بد

باشد سیم ماه پنجم ماه سیزدهم ماه شانزدهم ماه بیست و
یکم بیست و چهارم ماه بیست و پنجم ماه مقالات الله
دیدن ساعات جهت فال کلام الله روز شنبه اول ساعت
نیکوست تا چاشت بعد از ان بد است تا زوال بعد از ان
خوبست تا ظهر بعد از ان تا عشا روز یکشنبه اول ساعت
خوب است تا ظهر بعد از آن بد است تا عصر بعد از آن
نیکوست تا مغرب انکاه بد شود تا عشا روز دوشنبه
اول ساعت خوبست تا برآمدن آفتاب بعد از آن بد
شود تا چاشت انکاه نیک باشد تا ظهر بعد از آن بد
شود تا عشا روز سه شنبه اول ساعت بد بود تا چاشت
بعد از آن نیک شود تا عصر انکاه بد شود تا عشا
روز چهارشنبه اول ساعت نیکوست تا طلوع صبح انکاه
بد شود تا چاشت بعد از آن نیک شود تا عصر انکاه
بد شود تا عشا روز پنجشنبه اول ساعت خوب باشد
تا عصر انکاه بد شود تا عشا روز جمعه اول ساعت
نیکو باشد

نیکو باشد تا طلوع آفتاب بعد از آن بد شود تا چاشت
بعد از آن نیکو شود تا عصر انکاه بد شود تا مغرب بعد از آن
خوب شود تا عشا ماه تا سر لقمان حکیم کوید که هر
ماه را بچه باید دید رجب المرجب مصحف شعبان
المعظم برک درخت سبز رمضان المبارک شمشیر شوال
قماش سبز ذی القعده جوان خوب صورت ذی الحجه
جوان نیک روی محرم الحرام طلا صفر آینه ربیع الاول
آب روان ربیع الثانی کوسفند جمادی الاول نقره
جمادی الآخر پیر نورانی و بعد از دیدن ماه نظر باین
مربع کرده باید خندید بغایت خوبست والله اعلم

لا اله الا الله موسی کلیم الله	لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله
لا اله الا الله عیسی روح الله	لا اله الا الله محمد رسول الله

از حضرت سید کاینات منقول است که در سالی بیست و چهار
روز نحس است اگر هر بنده که درین روزها پیش گیرد هر کاری
البته نشود ماه شوال چهارم و پانزدهم ماه ذی القعده دویم
و سیوم ماه ذی الحجه ششم و هشتم ماه محرم چهارم و پانزدهم
ماه صفر غره و بیستم ماه ربیع الاول دهم و ششم ماه ربیع الاخر
یکم و یازدهم و چهارم ماه جمادی الاول دهم و یازدهم ماه
جمادی الاخر دویم و چهارم ماه رجب سیزدهم و پانزدهم
ماه شعبان چهارم و ششم ماه رمضان سیم و هشتم اختلاف ماهها
ماه شوال دهم و بیستم ماه صفر یکم و بیستم ماه ربیع الآخر
یکم و پانزدهم ماه رمضان المبارک بیستم و هشتم ماه شعبان
بیستم چهاردهم ماه جمادی الاخر دهم و چهاردهم دیگر
باید نشست کردن هر روزی یکساعت می باشد که انرا
زکی میگویند هر کاری که در ان ساعت شود نجابت نیکو
باشد یوم الجمعه از نیم روز تا میان دو نماز یوم السبت از آخر
پیشین تا زوال نماز دیگر یوم الاحد از آخر شب نماز
عصر

عصر یوم الاثنین نزدیک نیم روز تا اول ظهر یوم ثلاث
بعد از چاشت تا نزدیک نیم روز یوم الربع از صباح تا چاشت
یوم الخمیس از ظهر تا عصر والسلام باب اگر خواهی که غره هایی
هر ماه بدانی باید که صد سال از تاریخ هجرت حضرت نبوی
خارج کنی و انچه باقی بماند هشت هشت طرح کنی اگر یکی
بماند در خانه غیر از ماه نظر کن و اگر دو بماند در خانه
در خانه دو نظر کن و اگر سه بماند در خانه سه نظر کن و
همچنین تا خانه هشتم انشاء الله تعالی و تقدس و جل جلاله

طلسم خانه نرد دوازده
در ضمن صفحه کشیده شد
تا واضح بوده باشد
و ابهام نداشته
باشد
والسلم

محرم الحرام	شنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه شنبه	شنبه	چهارشنبه
صفر المظفر	چهارشنبه	چهارشنبه	جمعه پنجشنبه	جمعه	سه شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه
ربیع الاول	پنجشنبه	دوشنبه	شنبه	چهارشنبه	یکشنبه	جمعه	سه شنبه	شنبه
ربیع الآخر	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	سه شنبه	یکشنبه	پنجشنبه	دوشنبه
جمادی الاول	یکشنبه	پنجشنبه	سه شنبه	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	سه شنبه
جمادی الآخر	سه شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه
رجب المرجب	چهارشنبه	یکشنبه	جمعه	سه شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه
شعبان	جمعه	سه شنبه	یکشنبه	چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	پنجشنبه	پنجشنبه
رمضان	شنبه	چهارشنبه	دوشنبه	جمعه	سه شنبه	یکشنبه	پنجشنبه	دوشنبه
شوال	دوشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	سه شنبه	شنبه	چهارشنبه
ذی القعده	سه شنبه	شنبه	پنجشنبه	دوشنبه	جمعه	چهارشنبه	یکشنبه	پنجشنبه
ذی الحجه	پنجشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	یکشنبه	جمعه	سه شنبه	شنبه

دوازده ماه را هر ماه هشت خانه طرح باید کرد و آن روز
که غره آن ماه بوده باشد در انخانه نوشته و از این حساب
معلوم

معلوم باید کرد میشود بتوفیق الله تعالی فالنامه حضرت علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام اول اعوذ بالله بگویند و بعد از آن
فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه مرتبه و صلوات دوازده مرتبه
بفرستند و در اثنای فرستادن درود باید که خطی چند بر کاغذ
یا بر زمین بکشند و بعد از ان هشت هشت طرح کنند
و باین رباعی عمل نمایند رباعی یکی نکو دو بد باشد سه از
محنت بر اید کار چهارم سعد پنجم نحس ششم نیکو ولی شوار
ز هفتم کار بر آید مراد تو شود حاصل ز هشتم کار بر آید
ولی از محنت بسیار فالنامه حضرت علی ابن ابی طالب
علیه السلام

برمل شاه مردان ابتدا کن	برنگی اکحینه راد عاکن
بمردی کس چو حیدر بر نیاید	چو او مردی بعالم در نیاید
شنیدم در میان یار و اغیار	چنین فرمود از لفظ گهربار
ز نقطه کو بکش سه خط بقرطاس	که در حکمت شوی مانند جاماس
خط اول ز ثانی بیشتر کش	خط ثالث ز ثانی خوردتر کش
از انجائی که کرده نقطه تکرار	

بر انكه هشت هشتا ز[illegible] بر انكه هشت هشت از نقطه انداز
بواقي را تفكر كن بدل شاد اگر ماند يكي ان زهره باشد
كرا يا تو جمال زهره باشد همه كار تو ماند زن آيد
سه و خورشيد از شرق بر آيد اگر ماند دو مريخ آتش نهار
بكردي اي برادر كره اين كار اگر انكار را با سيني فراخواه
بجا افتي ز اوج آخر نباكاه اگر آخر بماند سه ذنب دان
زمين اين فال از راه ادب دان اگر حاصل شود زان كار نعمت
ولي ميني ببيني رنج و مشقت بنا چار ار بماند چهار نيكو
رحل باشد بيابي نقد ايدو مراد تو شود مجموع محصل
وليكن صبر بايد نه تعجيل چو ماند پنج باقي مشتري دان
هميشه خود سروري دان بيابي دولت و خوبي و نعمت
رود رنج از تو آخر بي مشقت اگر باقي بماند شش قمر گير
سر غم را به تيغ عقل بر گير مرادت حاصل آيد هر چه خواهي
بيابي دولت از فضل الهي چو هفت آمد عطارد باشد اي يار
در آن هفته نبيني غم ز اغيار بر كلي دشمنت مقهود كردد

همه مقصود تو محصول كردد [illegible] آمد بيايد كشت ازين كار
و گر نه باشدت زان كار آزار [illegible] و رنج و بلاها پيش آيد
چه گويم هر چه آيد پيش آيد ز اول آخر و هم تا بپايان
بديدم هشت رمل شاه مردان فال نامه حضرت امام جعفر صادق
بايد كه ارواح حضرت رسول و دوازده امام فاتحه بخوانند
و بعد از آن نيت كرده و چشم بر هم كند و انگشت بر هم بالای
اين مربع بگذارند انگشت شهادت بر هر خانه كه نشسته باشد
بان حكم كنند كه انچه ظاهر شود باذن الله تعالی و تقدس
در لوح نگاشته خواهد شد

يك و يك	يك و دو	يك و سه	يك و چهار	پنج و يك
دو و يك	دو و دو	دو و سه	دو و چهار	دو و پنج
سه و يك	سه و دو	سه و سه	سه و چهار	سه و پنج
چهار و يك	چهار و دو	چهار و سه	چهار و چهار	چهار و پنج
پنج و يك	پنج و دو	پنج و سه	پنج و چهار	شش و پنج

يك و يك

اين فال تو اصل [illegible] با دولت و بخت و كام رانيست
مقصود تو جمله حاصل آيد زيرا كه دليل شادمانيست

يك و دو

اين فال تو هست از سعادت اقبال تو شود زيادت
اينجا حاجت تو روا شود زود همواره خداي يار بادت

يك و سه

اين فال تو خود نكو نيامد زيرا كه از آن خجالت آيد
گر صبر كني اميد باشد كار تو بصبر بهتر آيد

يك و چهار

اين فال تو هست بار اول شايد كه كني در آن تامل
در آخر كار تو بر آيد گر تو بخدا كني توكل

يك و پنج

فالي كه زدي مقابل آمد با دولت و بخت قابل آمد
انديشه كه كرده حقيقت شكر است كه زود حاصل آمد

دو و يك

دو و يك

فالي كه زدي تو از توكل بايد كه كني در آن تامل
گر صبر كني تو اندرين كار يابي ز خداي خود تو ازل

دو و دو

اين فال نيك كه بهتر آمد بر شاخ اميد تو بر آمد
مقصود درون انچه داري خوش باش كه جملگي بر آيد

دو و سه

در فال تو گرد بخت ياري زانرو كه تو مرد بختياري
تعجيل مكن بوامدت كار چند روز اگر تو صبر داري

دو و چهار

كار تو نكوست ليك انكار بودست نخست بر تو دشوار
دل دار قوي كه اين مرادت آسان گردد باخرت كار

دو و پنج

در فال تو هست دوستكامي يابي تو مرادها تمامي
ميدان كه بيابي آرزوها هم دولت و بخت شادكامي

سه و يك

اندیشه که کردهٔ حذر کن　در قدرت و امر حق نظر کن
انکار مکن که خیر یابی　از صبر بگرد خود سپر کن

سه و دو

این فال مبارک و همایون　کرده همه کارهات میمون
مقصود و مراد دل که داری　بیشک بشود تمام اکنون

سه و سه

فالی که زدی موافق آمد　پر نور چو صبح صادق آمد
کار تو که بسته بود اکنون　از لطف خدای فایق آمد

سه و چهار

فالی که زدی تو از سعادت　اقبال و قبول شد زیادت
از فال نکو امید میدار　یابی هنر مقصد و مرادت

سه و پنج

کار تو همه نظام گردد　وز صبر به انتظام گردد
تعجیل مکن بکردن کار　شاید که فلک بکام گردد

چهار و یک

این

این فال تو آمدست روشن　کار تو شود چو شمع روشن
بر دشمن خود شوی مظفر　لیکن بکمین تست دشمن

چهار و دو

این فال تو با سعادت آمد　اقبال تو در زیادت آمد
تا زان نیکا که مقصود　خوش باش که بر گشادت آمد

چهار و سه

این فال بداد دل گشاید　زیرا که بنور راحت آید
هر کار که هست یار باید　بی یار یقین نمی‌گشاید

چهار و چهار

این فال تو دل گشاده کرده　دوران تو بر مراد کرده
بنیاد که دهر یاد کرده　از بخت همه بباد کرده

چهار و پنج

این فال تو خوشتر از بهار است　در گنج مراد امیدوار است
اندیشه مکن ز کوه دین کار　زیرا که ترا خدای یار است

پنج و یک

این فال تو آمده منور　کز صبر کنی تراست بهتر
این اندکی ولی براعنا　گردی تو معاقبت مسخر

پنج و دو

این کار مکن ولیک زودتر　هر چند که زود هست بهتر
یابی تو مراد دل تمامی　با دولت و جاه و بخت و افسر

پنج و سه

فالی که زدی که پنج سنجی　اندیشه مکن که نیک بختی
خوش باش که عاقبت بر آید　این کار تو عاقبت بسختی

پنج و چهار

فالی که زدی سفر نکوتر　کاری نبود ز صبر بهتر
این کار مکن که اندرین کار　نبود چیزی ز صبر بهتر

پنج و پنج

فالی که زدی بفضل یزدان　یابی تو بسی وصال جانان
این فال نیکو نوزاده فالیست　زیرا که تو هستی از بزرگان

فال نامه

فال نامه مصحف از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که اگر مسلمانان را کاری پیش آید
باید که وضو بسازد و فاتحه یکمرتبه بخواند و سه مرتبه
سورهٔ اخلاص و دوازده نوبت صلوات بروح پر
فتوح حضرت سید کائنات و خلاصهٔ موجودات
بفرستد و بعد از آن این دعا را بخواند و مصحف را
بگشاید و هفت ورق از و بگرداند و هفت سطر
او بشمارد و بر سطر هفتم نظر کند هر حرفی که بوده باشد
بان عمل کند و با اعتقاد درست بگشاید که لا شک
البته مقصود و مطلب او باشد تو تعالی بکرم خود بنماید
بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی توکلت علیک وتفألت بکتابک العظیم
فارنی ما من کتابک ما هو المکتوب
فی سرک المکنون فی غیبک اللهم انت خیر
الحق انزل علی الحق بحرمت محمد الحق برحمتک یا ارحم الراحمین

امین یارب الم الله لا اله الا هو الحی القیوم فی توفیق الله نظم
الف آمد بفالت ای دلفروز نکو کردد ترا اینکار هر روز
الف آید چه حاجت شرح کردن هر سال و جهت عید آید و نوروز
الف آمد بیابی دوستکامی سر دشمن ببادغم همی سوز
ای خداوند فال بیان و آگاه باش که فالت بشارت
میدهد بشادی و خرمی و عیش و بر آمدن از غم و اندوه
و این نهایت نیکوست عبد الله ابن عباس میفرماید
که این فال حضرت آدم است از سادات و از قضاة و از ائمه
دین گشایش خواهد شد اگر سوال از سفر کردی برو که سلامت
و برغنیمت بمنزل مراد رسی اگر از غایب سوال کردی برودی بتو رسد
اگر از خرید و فروخت و دزدیده و گم شده بود بدست تو آید بطرف
جنوب رو که بمراد رسی بهمه وجها نیکوست روز پنجشنبه از حال
ضمیر خود حساب وقوف شوی و تا پنج روز دیگر مرادات حاصل آید
ان شاء الله تعالی ب براءة من الله و رسوله علیه السلام نظم
بفالت ای برادر بی برآید ز خوف بی حدیثی بکام دشمن بی برآید
چه حساب

چه حساب دولتی ای حساب فال که چون قرعه زدی تو بی برآمد
ز خوف بی حدیثی یاد دادم که آن قولی نهایت باور آمد
ایا ای آنکه فالی درک دلبری ترا بخت و سعادت باز آمد
ای خداوند فال بیان و آگاه باش که بی طالع تو برآمد
بشارت باد ترا بشادی و خرمی و عیش و راحت و در روز دوشنبه
از حال ضمیر خود واقف شوی و اینچه طلب کنی بی انتظار بدست
تو درآید و عظیم خوشحال خوشی عبد الله عباس میفرماید
که دل خوش دار که بی طالع تو برآمد است دلالت میکند که حاجت
تو برآید و روزی فراوان بدست تو آید و از غم و اندوه
خلاص شوی و از پیش دوستی هدیه و تبرکی بتو رسد که خرم
کردی و از عمر برخوردار بی یابی و اگر نیت پیوندی داری
بکن که مبارک است و جمیع مهمات تو برآید ان شاء الله تعالی
ت یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
نعوذ بالله از این فال محض بباید بود ایا ای آنکه دل زوال
داری توانی توبه کن زاهو شیاری چون آمد

ترا تدبیر اندیشه خلاصی یابی از اندوه و خواری چون آمد بود
فالت پریشان بغیر از توبه اندر دل نیاری ای خداوند
فال بیان و آگاه باش که بی طالع تو برآمده است دلالت بر صبر
کردن و باز گشتن از این نیت تا کار خود را بزبان ندهی
چنان میبینم که کار تو از این نیت نگشاید و اندیشه که کرده
باز کرده و دل خود را بخالق دو جهان بربند که تا مگر بلطف عام او
آخر بمراد برسی دیگر خوابهای پریشان بسیار میبینی البته با کسی
مگوی که خیر تو در آنست امید که عاقبت بخیر باشد ث
ان الذین قالوا ربنا الله نظم چون آمد بفالت ای برادر
شود روشن همه کارت سراسر چون آمد ترا تدبیر آنست
سخن کوتاه شد الله اکبر ای خداوند فال بیان و
آگاه باش که حرف بی بشارت میدهد بشادی و عیش
و راحت ولیک اندیشناکی و غم بسیار بخاطر خود راه مده
و خاطر جمع دار که کار آخر به دلخواه تو شود از امروز تا هشت روز
دیگر از این نیت خرم شوی و اینچه از الله تعالی طلب کرده بمراد
رسی

رسی اما از شخص بلند بالایی خشک اندام احتراز کن تا مرادت
برآید و از نزد عزیزی یا بزرگی خبری بتو رسد که از آن بغایت
خوشحال و خرم شوی ان شاء الله تعالی ج مثلهم کمثل الذی
استوقد نارا نظم چو جیم آمد بفالت ای نکوکار ببی جهد بباید کرد
بسیار درین نیت که کردی کام یابی اگر جهدی نمائی اندرین
کار ای خداوند فال بیان و آگاه باش که فال تو دلالت بر جهد
و جهد و کوشش بسیار اگر مشقت بسیار کشی و مدام درین کار کوشش
نمائی امید هست که حق تعالی آخر مرادت روا کرداند و تا هشت
روز دیگر از حال ضمیر خود باخبر شوی و امیدی که در دل داری برآید
اما از شخص سیاه چهره بلند بالا لاغر اندام احتراز کن تا از و مکری
بتو نرسد و مدت سه چهار ماه باشد که در کار خود حیران و سرگردان
می الحال غم تو برآمد و ان شاء الله تعالی بمراد خواهی رسید ح وجعلنا
من الماء کل شیء حی نظم چو حی آمد ترا حاجت روا شد همه کارت
صفا اندر صفا شد دل دشمن همه تند تنگی از نی بی که عمر دشمنت
غرق فنا شد اگر غایب کسی داری بجائی شود حاضر دلت غمگین چرا شد

٢٢ ای خداوند فال نیکو آگاه باش که فال بشارت میدهد ترا بشادی
وعیش وخیریت وراحت وظفر یافتن بر دشمن وآمدن غایب از سفر
وجمعیت میان اقربا وبرادران وکشاده شدن کارهای بسته
وطمع بریده زنده شدن واز شخص که اهل قلم باشد راحتی ومنفعتی
بتو رسد اندیشناک مباش وبکچند باش هر کاری که در پیش
داشته باشی که ان شاء الله تعالی مرادت بآورده خیر کردد
خ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا
نظم بفالت خی برآمد اندرین دم   نباشد حال تو یعنی بتر کم
چو خی آمد خیانت کم کن ای دوست   که نبود مر ترا این رنج ونی غم
چو خی آمد زخوفی هست خالی   که آن خوف نه سودی هست ونه غم
ای خداوند فال نیکو آگاه باش که فال تو بعطارد تعلق دارد
فایده بسیاری ندارد وفکری را بخاطر خود راه مده وقریب پنج شش
ماه باشد که در کار خود فرو مانده اکنون بخت از طالع
تو بدر رفت وطالعت بعد پیوست وچنان می نماید
که دشمنان تو از دوستان تو باشند ودر لباس دوستی دشمنی

باتو

باتو کنند ولیکن دل خود را قوی دار که ان شاء الله تعالی تا
هشت روز دیکر از غم واندوه برخواهی آمد وآنچه مقصد تو باشد
باذن الله تعالی خواهی یافت د اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ
فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ نظم چو حرف دال آمد اندرین فال
نکو کردد ترا هم کار وهم حال   چو دال آمد دلالت میکند این
که امسالت بود بهتر ز هر سال   نصیب دولتی کردی مصاحب
کز و افزون شود هم جاه وهم مال   برو با نیک مردی مشورت کن
که تا مسعود کردد بر تو این فال   ای خداوند فال بیان واکاه باش
که فال تو دلالت میکند بشادی وخرمی وتملک شاه وماه تو مبارک
ومیمون باشد وهر اندیشه که می کنی بغایت نیکوست ودغدغه را
بخود راه مده ودرهم خود یکدله باش واز امروز تا هشت روز
دیکر آنچه طلب کنی یابی واز بزرکی تو راحت عظیم برسد واز
این نیت مکرد که زود چراغ تو روشن شود وبهمه مراد برسی واکر
نیت پیوندی داری نیکوست وعزم سفر داری برو که مبارکست
وبمراد برسی وبهمه روی ها نیکوست ان شاء الله تعالی

٢٣ ذ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ نظم چو ذال آمد دلیل
از تو شده دور   حسود ودشمنانت کشته مقهور   بیابی
دولت وکام دل خویش   ایا ای مومن دین دار مستور   میان
فال تو این ذوق باشد   سعادت یابی از نزدیک واز دور
بفال آنکه حرف ذال باشد   شود کار خلایق جمله معمور
ای خداوند فال نیکو آگاه باش که فال تو دلالت میکند
بشادی وعیش وذوق فراوان ودر طلب آنچه هستی
زود بی آزار بدست آید ویکمرتبه قصد سفر کرده وبازمانده
شدی الحال از آنچه ترس داشتی مترس که تا سه روز دیکر از حال
خود آکاه یابی وبر دشمنان مظفر کردی وعمر وصحت
وجود بهره مند شوی واز پیش یاری یا بزرکی هدیه یا نشان
داری زود بتو رسد که بسیار خرم شوی واکر نیت سفر
داری قدم مردانه نه وبرو که مراد یابی وزیانی از بد کهش
نکاه دار و سر خود را با کسی مکو که ان شاء الله تعالی بمراد برسی
ر رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ نظم چوری آمد روا شد
حاجت

حاجت زود   ابا عیش ونشاط وکام ومقصود   چوری آمد نو
اکنون سعی بنما قدم در نه که دولت روی بنمود   میان مردمان
کردی سرافراز که بر قومی حکومت خواهدت بود سعادت
یار ودولت هر دو حاصل   زهی فرخنده فال بخت مسعود
ای خداوند فال بیان واکاه باش که بازنیت دولت
بتو روی نموده دلالت میکند بر طلب چیزی وباش آن خاطر
جمع دار که بدست آید باز دل تو بسبب عزیزی تشویش ناکست
اندیشه مکن که کارها بموجب دلخواه تو شود واز دوستان
راحت یابی وعظیم خرم شوی واکر چیزی از دست تو رفته باشد
بدست آید اکر نیت پیوند داری مبارکست اما اکر دو سه
روز صبر کنی بهتر باشد واز خبر دروغی اندک اندیشناکی
دل قوی دار که خدا با تست آنچه بود کذشت من بعد
جمیع مهمات دینی ودنیوی تو با خیر خواهد شد ز وَوَاعَدْنَا
مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ نظم چو در فال
تو زی آمد زیان نیست   ولیکن هیچ سودی در میان نیست

مکوهم ترا ازین کار مکذر   ولی تعجیل کردن در میان نیست
مکن تعجیل زنهار اندرین کار   شنو این پند اگر گوش گران نیست

ای خداوند فال بدان واگاه باش که این فال تو دلالت میکند بر دل تنگی و پریشانی احوال و پیدا کند کی از وطن خود واز امروز تا بیست روز پای خود را نگاه دار واز شخص میانه بالا و زرد رنگ و بلند بینی حذر کن تا به بلا در افتی و ترا در میان خویشان و برادران ملالت عظیم می نماید بود باری مشوش خود کن و من بعد ترا سفری پیش آید که دران منفعت بسیار یابی و هر غمی که بتو رسیده باشد تلافی آن بشود چند روز صبر کن که انشاء الله تعالی عاقبت الخیر مراد تو باشد بر آید و تا بیست روز دیگر خوب خواهد شد ش یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین

نظم
چو سین آمد سعادت یار کردد   غنوده بخت تو بیدار کردد
چو سین آمد مکن یک خصلت بد   که ان خصلت دلت بیمار کرده
مکو با هیچکس راز دل خویش   که تا درد ترا بیمار کردد
چو سین آمد سفر کردن بود سود   اکر خواهی که زر بسیار کرده

ای خداوند فال میان واگاه باش که این سوال که تو کرده از برای عاقبت کار یا از برای کرشته یاد نمیکنی یا خبر بشارت باد ترا شادی و خرمی و فیروزی و روزی فراوان و بیرون آمدن از غم و شادی کن از ان در الحال طالع تو از نحوست نیره رفت و بستاره سعد پیوست و هر مرادی که در دل تو بود حاصل شد انشاء الله تعالی ش تبت یدا ابی لهب وتب ما اغنی

نظم
چو شین آمد شفاعت مینماید   بجز شور بجز شورت نیاید
چو شین آمد برو شوری مکن تو   که از شور تو شری مینماید
چه در فال تو شین آمد ز دشمن   حذر کن ورنه اندوهت فزاید
درین نیت مکن تعجیل ای دوست   صبوری کن که تا کارت بر آید

ای خداوند فال بدان واگاه باش که فالت دلالت میکند بدل تنکی و پریشان احوالی و ملالت خاطر و سرکردانی دست از این نیت بدار که سودی ندارد و درین چند روز چنین می بینم که با هر کس دوستی کنی دشمن جان تو شود و چند روز صبر کرده زبان خود را از سخن بی ضرر نگاه دار که نیکو تو

تو در زیانست واز امروز تا هفت روز دیگر انشاء الله تعالی نحوست از طالع تو بدر رفته بستاره سعد خواهد پیوست خاطر خود را از همه باب جمع دار که بمراد برسی ص فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل

نظم
چو در فال تو حرف صاد بود   درصبر و تحمل بر تو بکشود
چو صاد آمد صبوری کن صبوری   که ان صبر زیانی نیست جز سود
درین نیت اکر صبری نمائی   مرادت را دهد سلطان معبود

ای خداوند فال بدان واگاه باش که نیت تو دلالت میکند بر جستن چیزی و یافتن ان دل تو بسبب عزیزی تشویش ناکست صبر کن که الخیر در دل داری بمراد برسی اما چنین می نماید که دوستی ترا از چیزی منع میکند و تو نمی شنوی باید که از نصیحت او بیرون نروی که آخر بمراد برسی و این فال حضرت یعقوب پیغمبرست و کارهای مرده تو بطمع برنیه تو زنده خواهد شد و امسال تو از سالهای دیگر بهتر خواهد بود و بمراد خواهی رسید انشاء الله تعالی ص رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من

تاویل الاحادیث

نظم
چو ضاد آمد ضمان کن شو هیچ   دل خود با غم و اندوه مده هیچ
چو ضاد آمد ضلالت ای برادر   عجایب فال باشد نیک بنکر

ای خداوند فال بدان واگاه باش که این فال تو دلالت میکند بشادی و راحت و عیش اما از شخص کندم کون اندکی با حذر باش و اندیشناک مباش که اکر دراول اندکی باشد اما عاقبت چنان می نماید که خرم شوی که شرح نکنجد واز امروز تا هشت روز دیکر بمراد برسی انشاء الله تعالی ط طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی

نظم
چو طی آمد مطهر کن وجودت   ز عصیان بد و خیزد زیادت
چو طی آمد طهارت کن طهارت   بر آن میکن تو ز طمارا زیارت
تو که صافی شوی از جمله ذرات   پی آید ز تو خیر و عبادت

ای خداوند فال بدان واگاه باش که طالع تو از وبال بیرون آمد و دولت روی بتو آورد و تا نه روز دیگر از غم و اندوه خلاص شوی و روز بروز کار دولت قوی کردد امسال تو از سالهای گذشته

 بهتر باشد خاطر خود را در هر باب جمع کن که بمراد برسی واکر
نیت سفر داری برو که با نعمت بمقام خود باز آیی ط مَنْ جَاءَ
بِالْحَسَنَةِ نظم چو طی آمد مرادت حاصل آمد هم دعوای دشمن
باطل آمد نکو فالیست فال طی ایا دوست ز فال کودکان
حافظ آمد بفال آنکه حرف طی برآمد یقین خوان کو زمراد در
مقبل آمد ای خداوند فال بدان واکاه باش که این فال تو
دلالت میکند بخوبی و عزت و دلخوشی و رحمت و این فال
بفالهای دیکر نمی ماند صاحب فال هر اندیشه که در پیش کرد
البته ساخته شود و امسال تو از همه سالها بهتر باشد واکر
عزم سفر داشته باشد برو که با نعمت و عزت و سلامت
باز آید و خداوند این فال مقام بحضرت سید کاینات
صلوات فرستد که مقام خوشحال باشد ع الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ
خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ نظم چو عین آمد تو از دغم بیاندیش
بکن عیش و نشاط از کس میندیش چو عین آمد بفالت عمر یابی
صد و ده سال با کام دل خویش درین نیت که کردی سعی
نمای

نمای بکن تعجیل واز دشمن میندیش ایخداوند فال بدان
واکاه باش که درین نیت از بزرکی بتو راحت رسد و بسیار خرم
شوی واکر از دشمن با حذر باشی بهتر باشد و روز یکشنبه از حال
ضمیر خود حساب و توقف کردی و توقف در کارت بد بیاید واکر
سفر در پیش داری برو که با نعمت باز آئی و آخر بر دشمن غالب کردی
و تمام دشمنان پیش تو بعجز آیند و عقد و پیوند و شرکت
نیکو باشد والسلام غ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَاءً مِنَ السَّمَاءِ
نظم چو غین آمد شوزین فال غمکین فراغت پیشه کن دلشاد
بنشین اکر بر فال قرآن صدق داری بده صدقه بدرویشان
مسکین ای خداوند فال بدان واکاه باش فالی که بطالع تو
برآمده است دلالت میکند بشادی و خرمی واکر نیت پیوندی
یا همسازی داشته باشی تعجیل کن که بغایت نیکوست و روز
چهارشنبه از حال ضمیر خود با خبر شوی وانچه مدعا و مقصود دل
تو باشد چنان شود و مقام خوابهای پریشان بینی باکر نکو
که بهبود تو در انست و غایب زود بتو رسد و دزد دیده درد

 بدست تو آید اما از شخص کوتاه بالا که در چشم با درد وی با عیبی باشد
حذر کن که از وی ملالت یابی واکر عزم سفر داری برو که نیکو مت
غنیمت بر و بسلامت باز آیی ان شاء الله تعالی ف قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَاتَّبِعُونِي نظم چو فی آمد بفالت کام یابی میان مقرران نام یابی
چو فی آمد فتوحی خواهدت شد زهر جانب دولتی انعام هم کار
پریشانت شود جمع ز غایب ناکهان انعام یابی درین نیت
سفر کردن نشاید دکر از هر چه خواهی کام یابی ای خداوند
فال بدان واکاه باش که این فال که بطالع تو برآمده است دلالت
کن بصلاح کار و عیش و خوشی درین نیت که کرده میکجهت باش
که انچه طلب کنی بی مشقت بیابی و لیکن ترا سفری پیش آید که در آن
هیچکونه کشایشی نباشد ق إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ
نظم چو در فال تو قاف آمد قرارت بترا خاطر چو ادرز یر بارت
چو قاف آمد قدم در نه درون باد بکن سعی بوقت انتظارت
ای خداوند فال بدان واکاه باش که قاف بفال تو آمده است
خاطر خود را قرار ده و شهر شهر را برخود راه مده قاف دلیل
بسیار

بسیار دارد اول آنکه قبول خلق شود هر که او را برهند
دوست دارد و حضرت امام فخر الدین رازی میفرماید که هر کس را
قاف بفال آید اورا البته از غیب فتوحی رسد که از آن
خبر ندا باشد و بمراد دارین برسد ك عَبَسَ وَتَوَلَّى نظم بد
چو کاف آمد کدورت می نماید خصومت در خصومت می نماید
چو کاف آمد اکر سعی نمائی بآخر هم عقوبت مینماید مکن
جهدی درین کار ای برادر یقین میان خصومت می نماید
ای خداوند فال بدان واکاه باش که این نیت که کرده بغایت
بد است زنهار که ازین نیت برکرد و خود را درین چند روز
از شر دشمنان نکاه دار و در میان دعوای کس مرو واز
هر چیزها بر پای خود نکاه دار و خدا را و پیران را
شفیع آر تا آخر بمراد برسی ل اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ نظم چو لام آمد لبت پرخنده کردد بمرده کارها
زنده کردد درین نیت که لام آمد بفالت یقین دان
طالعت فرخنده کردد ز خلق خوب خویت یار نیست

زجان ودل ترا خود بنده کرده خداوند فال بیان واگاه باش
که این فال فالیست که تمام خلق دوست تو شوند وکارهای
پراکنده تو جمع شود وطالعت قوی کرده وروز بروز همت
بهتر شود ودر دولت وسعادت بر روی تو بگشاید واگر نیت
سفر داری نیکو باشد وبهتر جمیع مقاصد نیکوست انشاء الله
تعالی وتقدس ص اذا الشمس کورت نظم چو میم آمد حذر کن
ورنه بینی ملامت با ندامت با غرامت ای خداوند فال
بیان واگاه باش که این فال دلالت بر پراکندگی وپریشانی
احوال زنهار در این نیت شروع مکن که بغیر از بدی چیزی
دیگر بتو نرسد وچهار ماه است که در کار خود پریشان
وسرگردانی وهمچنین از غم خلاص نشوی اکنون اولیاء الله را
شفیع آر که انشاء الله تعالی نحوست از طالع تو بدر میرود
وهرگاه که پیش کری یا لشکر با دوست مشفق شود دست کن تا زیان
نکنی واز شخص ترش روی دور زنگ باحذر باش وچند
روزی صبر کن که بمراد برسی انشاء الله تعالی ن التائبون
العابدون

الحامدون السائحون الراکعون الساجدون
نظم درین نیت که فالت حرف نونست بقول عالمان گویم که چونست
چو نون آمد نمازت را مکن فوت که سوی دولت این رهنمونست
چو نون آمد بفالت نیک نیکست ترا دولت قوی دشمن زبونست
ای خداوند فال بیان واگاه باش که فالت دلالت میکند بشادی
وخرمی وعیش وبر آمدن از غم واندوه ودر عیش وخوشی بر تو بگشاید
دل خوش دار که کارت بغایت نیکوست ومدت دو ماه باشد
که در کار خود فرومانده خاطر خود را جمع دار که اکنون نحوست
از طالع تو بدر رفت وجمعیت روی بتو آورد ودولتمند شدی
واز بزرگی بتو راحت رسد که عظیم خرم شوی وروز پنجشنبه
از حال ضمیر خود صاحب وقوف کردی وبمقصود برسی انشاء الله
تعالی و وتعز من تشاء نظم چو در فال تو واو آمد وصالست
هر کارت کمال الله کمالست نیاز وحاجت باکس نباشد
رهی فالی که چون واو آید دلالت ای خداوند فال بیان واگاه
باش که این فالی که بطالع تو برآمده است دلالت میکند بر توانگری

ولی بی نیازی از خلق بغایت کاری خوب شود واز اهل قلم بهره مند
شوی واز امروز تا شش روز دیگر شادمان شوی وروز بروز
بهتر شود واگر نیت سفر داشته باشی برو که بغایت نیکوست
وسلامت بمقام خود باز آئی واگر نیت پیوند داری بتعجیل کن
که بغایت خوبست وهمه رو بها نیکوست وسلامت بمقام خود
باز آئی واگر نیت پیوند داری خوبست ه انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله نظم ترا ای جان چو ها آمد بفالت مبارک
باشدت هم سال وماهت چو ها آمد هراس از کس چه داری نکوتر
می شود این کار وبارت چو ها آمد هران کاری که داری بکن
کافزون شود هم جاه ومالت ای خداوند فال بیان واگاه باش
که این فال بشارت میدهد بشادی وخرمی وعیش وراحت
وافزونی کارها از آنچه خوف داشته باشی خلاص شدی ودر رحمت
وفراغت بر روی تو گشاده شد وروز بروز بهتر خواهد شد
وهر کاری که قدم نهی دو دله مباش که مبارک باشد واز
دوستی یا بزرگی هدیه یا نشانه بتو رسد که دولت بغایت خرم
شود

شود وبهتر عقد وپیوند نیکو نباشد دیگر بهتر جمیع مقاصد
نیکوست انشاء الله تعالی لا اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها
نظم بفالت لام الف آمد ایا یار سبک برگرد ازین نیت
تو زنهار بفال هر که آمد لام الف لا شود شوریده ومضطر درین
کار ای خداوند فال بیان واگاه باش که حرف لا بسیار بد
می باشد واز این نیت برگرد که در بلا افتی وسرگردان شوی ودر
مدت پانزده روز زبان خود را نگاه دار وباکس گفت وگو مکن
حاصل کلام بزرگان دین را شفیع آر وخدا را یاد کن تا انشاء الله
تعالی بمراد برسی ی ما کان محمد ابا احد من رجالکم
ولکن رسول الله وخاتم النبیین نظم چو یا آمد بفالت یار یابی
غنوده بخت خود بیدار یابی بهر کاری که خواهی گشت مشغول
یقین خود را تو برخوردار یابی تو با عیش ونشاط وکام شادی
حسودانرا ز غم بیمار یابی ای خداوند فال بیان و
اگاه باش که در اول این خوبست ودر آخر با بشارت باد ترا
بشادی وخوشی وخرمی وعیش وراحت وبهتر جمیع مقاصد

نکوست وصاحب این فال بمراد دارین برسد و از دنیا نرود تا
جمال باکمال حضرت سید کاینات وخلاصهٔ موجودات را نه بیند
و این فال بمراد برساند انشاء الله تعالی مقالت اندر تعبیر خواب
علی شریفیت وحضرت یوسف ع وحکما وعلماء معتبران درین
باب رنج بسیار برده اند بجهت فایدهٔ خلق الله اما بعد هر که
درخواب حق تعالی را ببیند در دنیا واخرت از جمیع بلیات
درامان حضرت عزت باشد هر که حضرت رسول الله را درخواب
بیند او البته زاهد ومتقی وپرهیزکار گردد وبمراد دارین
برسد هر که پل صراط وقیامت را بخواب بیند او را بیم سیاست
سلطان باشد کلام الله را شفیع آورد وتصدق دهد تا از آن
بلا درامان باشد هر که درخواب علم خواند او را دولت
عظیم برسد چنانکه خلق او را ثنا سازند و او را حق تعالی فرزندی
متقی کرامت کرداند که بیمن مقدم او پدر و مادر و اقربا
جمله ثنا سازند هر که درخواب علم را بدیگری تعلیم کند مدام
درمیان خلق باعزت وحب باشد هر که درخواب مشایخ
وپیران

وپیرون ومردان خود را بیند مدام بدولت وعزت وآبروی باشد
وهمیشه روزکار او بعیش بگذرد هر که مرده را درخواب بیند از جمله
رنجها وبلیات درامان باشد واگر چیزی که کرده باشد باز
بیابد واز غیب او را نعمتی برسد اگر درخواب مرده از کسی چیزی
طلب کند نان گرم وحلوا تصدق کند تا آن بلا دفع شود اگر
زنده مرده درخواب بیند عمر او دراز گردد ومدام سلامت باشد
واز درد ورنج اگر بانگ نماز واقامت بیند دین آن بنده قوی
شود وباثواب حاجیان شریک باشد واگر درخواب نماز بگذارد
او را سفری پیش آید که بسلامت ونعمت باز بمقام خود رجعت
نماید وانچه دل او خواهد بمراد رسد هر که پادشاه را بخشم در
خواب بیند ازو خشنود شود وانچه مقصد او باشد بیابد
اگر فیل را درخواب بیند نعمت بی پایان بیابد واز بند
وزندان خلاصی یابد ونزدیک شوند اگر درخواب گریه کند
اگر اول شب باشد دیرتر شادمان شوند واگر میان شب
باشد اندکی زودتر ازان بمراد رسند واگر در آخر شب نزدیک بصباح

گریه کند زود شادمان شود وبمراد دل برسد هر که زیارت
وملاقات پیران درخواب بیند او را از غیب نعمت بی
پایان برسد هر که زیارت علما درخواب بیند صاحب
علم شود وصالح ومتقی گردد وبانعمت شود هر که درخواب
علمی بیند دولتی از غیب باو رسد وسردار شود هر که از
زر سرخ درخواب بیند او را دولتی عظیم برسد واگر زر
سرخ را بدست خود کرده باشد کارش نظام گردد وبمراد برسد
اگر زر سرخ را از دست خود بطرف دیگر روان بیند از دست
خود چیزی کم کند یا او را زیانی واقع شود درحال صدقه
دهد تا از بلا درامان باشد واگر زر سرخ از دست
دیگری بدست او آید البته مال دار وصاحب دولت وباعزت
شود اگر قرص آهن یا قرص سیم سیاه یا مانند او درخواب بیند
اندکی رنجی باو رسد اما سهل باشد صدقه دهد انشاء الله
تعالی بخوبی مبدل شود اگر از قسم جواهر یا مروارید بیند
دختری بلند بخت بخانهٔ او آید وبمقدم او پر مال ونعمت
شود

شود اگر سیم سفید درخواب بیند زود مسرور شود درمیان
جمعی اگر درخواب تیر یا تیغ بیند از دشمن یا ضرری رسد البته
صدقه دهد تا بلا بگردد اگر آهن یا ارزیز یا قلعی یا روئین در
خواب بیند یا مس از خاندان سلاطین واغنیا بزرگ شوند
وقوت گیرند وپرنعمت وباعزت شود اگر تیغ یا تیر اینها
از دست خود بطرف دیگری روان بیند قوت بسیار یابد
واز غم واندوه خلاص شود وآخر بمراد دل برسد واگر از
جانب دیگری سوی او آید از آن کشد وبمحنت گرفتار شود
صدقه دهد تا خلاص شود اگر خود را بلندی سوار بیند
کار او البته بلند شود وصاحب دولت گردد ونعمت بسیار
رو باو آورد اگر درخواب تیر وکمان بیند قوت یابد
وپر مال وسردار شود هر که درخواب گندم یا جو یا مانند
آن بیند پرنعمت وباعزت وتندرست گردد اگر عدس درخواب
بیند منفعت بسیار از دنیا باو رسد هر که روغن درخواب
بیند نیکو حال وپرمال وباعزت گردد اگر درخواب گوسفند

کوسفند را ذبح کرده بخورد نعمت فراوان یابد و با عزت کردد
و در میان خلق مال بي نهایت بدست او آید اما آخر
او را با خویشان خصومت واقع شود و پراکندکي روي دهد
و بعد از آن بصلاح درآید هر که روغن تلخ در خواب بیند
اندکي رنج باو رسد اما آخر نیکو شود اکر در خواب ترشي
بیند نعمت یابد و اکر داشته باشد زیاده شود و با عزت
کردد و سلامت شود اکر خود را مار کزیده در خواب بیند
خداي عز و جل او را نعمت بي پایان دهد و با عزت کردد
و هر که در خواب انکور سیاه بیند قدري رنج باو رسد
صدقه دهد تا بخیر مبدل کردد اکر انکور سفید در خواب
بیند یا بخورد روزي او فراخ شود اکر شربت در خواب
بیند یا خورده باشد راحت یابد و نعمتي از غیب باو
رسد اکر انار در خواب بیند روزي حلالي باو رسد
اکر در خواب انار بخورد خوشحال کردد و فرزندي
نرینه او که قدم او بر مادر و پدر مبارک باشد و اکر
انار

انار بخورد خوشحال کردد و اکر انار بدست دیکري بیند
شادمان شود اکر جوز کردکان باشد بخواب بیند
زحمتي باو رسد تصدق باو دهد بخوبي مبدل کردد
و جوز بویا نیز همین عمل کند اما عاقبت خیر کردد اکر
حلوا در خواب بیند خلق او را ثنا کویند و در نظر
خلق شیرین باشد و اکر حلوا بخورد مدام خوشحال شود
و دلکیري از و دفع شود اکر حلوا از دست کسي باو رسد
نعمت بسیار از غیب باو رسد و شیریني تمام انجال دارد و
بیک طریق کفته اند که اکر مرد بیند زني او را نصیب شود
و اکر زني بیند مرد نیکو خصال او را روزي کردد با نعمت
بي پایان هر که شراب در خواب بیند یا آنکه بخورد رزق
او از حلال شود و مال خواسته از غیب بدست
او آید و از رنج و بلا ایمن کردد اکر در خواب عبادت کند
از رنج خلاص شود اکر در خواب از اندام خون کرکند
شد رسي و راحت یابد اکر رحمت و عیش در خواب

بیند قدري ناخوشي و عذاب برسد صدقه دهد تا خلاص
شود هر که در خواب خود را برهنه بیند ~~قدري ناخوشي و عذاب~~
خلق او را البته یاد کنند و از محنت خلاص شود هر که اندام
خود را کل آلوده بیند بحجم سوار باو رسد اما عاقبت
سهل شود صدقه دهد تا بمراد برسد هر که اندام خود را
بیند یا مرک خود را یا مرک اقرب خود را اکر در خواب ملاقات
کردن سلطان بیند او را شغلي پیش آید اما عاقبت بخیر
بکذرد و صدقه دهد اکر در خواب عمارتي بر آورد یا دیکري را
بهمین روش بیند و قوت بي پایان باو برسد و سربلند
شود و پر نعمت کردد اکر مصحف را در خواب بیند و یا آنکه
بخواند از عذاب کور ایمن باشند و زاهد و متقي کردند
هر که در خواب جامه سفید پوشیده باشد نعمت او زیاده
شود و با حرمت کردد و اکر جامه زرد پوشیده باشد اندکي
بیماري بکشند صدقه دهند تا از بلاها خلاص شود
هر که در خواب جامه سبز پوشیده باشد البته شهادت
یابد

یابد اکر شهید نشود از ثواب شهید با نصیب باشد اکر جامه
سیاه پوشیده باشد غم و اندوه باو رسد و بیارید باشد
صدقه دهد و خدا و رسول را شفیع آورد البته در میان
خلق با عزت باشد اکر در خواب زراعت بیند هرکز
محتاج کس نشود اکر جامه نمک پوشیده باشد روزي او
البته فراخ شود اکر در خواب نعلین پوشد البته زني
صاحب عقل نصیب شود اکر نعلین از پاي بیرون
کند البته زن را طلاق دهد یا کنیزک را بفروشند
یا ببخشند اکر در خواب موي را دراز بیند درازي
رنج و زحمت باشد صدقه دهند تا از بلاها خلاص
شوند اکر موي خود را کند البته در میان فرزندان
جدایي بهم رسد برانرا شفیع آورند تا بخیر مبدل
شود اکر در خواب جامه خود را سوخته بیند البته
ضرري باو رسد صدقه دهند تا از بلا محفوظ باشند
اکر ملوک را در خواب بیند غیر سواري همین فعل کند

اکر کلهٔ آسیا در خواب بیند زن محتشم ضیف انکس شود کر
از مقدم او مال ونعمت بیقیاس باشد وبمراد دل برسد
اکر اشتر بار در خواب بیند انسال غله کران شود ونایاب کردد
الله تعالی بخیر بکذراند اکر اشتر را به بر خانه ایستاده بیند
البته سفری پیش آید که در آن سفر منفعت بسیار باو رسد
وبلکه روایت آنست که مهمان در خانه او قدم فرشته میرسید
باشد واز غیب روزی بی نهایت باو رسد وبیکر روایت
فرزندی ماده اورا روزی شود وقدمش مبارز و بیدر
مبارک باشد اکر شیر در خواب بیند از سلطان نیکوئی
یابد وبمراد برسند اکر در شکارگاه آهو وکورخر و
کاوکوهی وغیره بیند وبکشند از جانب بزرکان چیزی
یابند وعظیم خوشحال شوند اکر پوزد در خواب بیند
منفعت یابند اکر پلنک در خواب بیند از پادشاه
یا از بزرکان عظیم الشان شادمان شود واکر کفتار
در خواب بیند از پادشاه یا دشمن ضرری باو رسد
صدقه

صدقه بدهد تا از بلا خلاص شود اکر خوک را بیند
باظالمی در جدل شود صدقه باید داد تا خلاص
شوند اکر در خواب خروس بیند البته از نا اهل
ضرری یابند صدقه دهند تا خلاص شوند اکر کرکرا
در خواب بیند از دشمن پرهیز کنند وصدقه دهند تا
خلاص شوند اکر سک را در خواب بیند بزرک وسردار
وپرمال شوند اکر سک را بیند که کزیده باشد از دشمن
ضرری یابد واز آزار بسیار بکشند صدقه دهند تا از
محنت خلاص شوند اکر هما را در خواب بیند البته نیک
وپرمال وباعزت شوند اکر هدهد را در خواب بیند
باصاحب دولتی دوستی بهم رسد که بدولت او با نعمت
وعزت ونیکوحال کردند اکر باز یا شاهین یا باشه
یامانند اینها در خواب بیند البته از غیب مال ناخواسته
بدست آید اما قدری از آن نیز باین کس برسد صدقه دهد
تا خلاص شود اکر کلاغ وزاغ را در خواب بیند خلق اورا

در عقب عیب کنند وقدری بد باشد صدقه دهند
تا بلا رد شود اکر کبوتر وفاخته وطوطی در خواب بیند
مدام بانعمت باشد وهرکز شکستکی نبیند اکر کبک
بخواب بیند زنی پارسا از غیب باو رسد واز قدم
او غنی کردد اکر طاوس را در خواب بیند تا سیزده نعمت
بی پایان روزی کردد اکر سیلان آب بیند که موضع فرو
کرفته باشد البته ظلم بآن دیار برسد وخواب کرداند
اکر بر کشتی سوار شوشده بیند از همه بلیات ایمن شوند
وکار او نزد بزرکان نیکو شود وعزت یابند اکر غرقه
شدن در خواب بیند اورا از سلطان ضرری رسد
صدقه دهد تا سلامت شود اکر کوشت پخته بیند که نخورده
باشد رزق حلال روزی شود باذن الله تعالی
مقالت جهت کشادن مرد این اسم را نوشته در بازو بندد
انشاء الله تعالی کشاده شود مجرب بسم الله الرحمن الرحیم
اِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ
انشاء الله

انشاء الله تعالی باب کشادن مرد بیاورد قدری ریسمان
دختر نابالغ رشته وپارهٔ سیاه کند وپارهٔ سفید بکذارد
وباهم بتابد وشانزده کره بر آن بدهد وبهر کرهی یکبار
این اسم را بخواند وباز کره آید وقد رتت ربتانی را
ملاحظه کند انشاء الله تعالی آدم وحوا سلام علی
نوح فی العالمین آمین یارب باب کشادن مرد این اسم را
نوشته وشسته بخورانند کشاده شود انشاء الله تعالی
اططاطه۹۱۱۱۱لالا۸۱۱۱۹۱۱۱۹ ۱۱۱ عو واط ودار باز جهت کشاده
شدن مرد بسته این اسم را در تیشه درودکری بنویسید
ودر آتش اندازد ومرد بسته را بکویند تا بر آن سوراخ
تیشه بول کند. بقدرت ربانی در ساعت کشاده شود مجرب

صلح	عع	عع	هـ	حود	هم	طعم	علم	ما کحی

باز جهت بستن مرد چون خواهی که شخصی را بحرام بربندی قفل از آهن

۳۶ ببارد که راه شاشتن باشد وعقد لو بود یا پرخی رخل وقدری
از خیط قتب سخت باید آورد بر آن فتل چهارده عقد نقش
باید کرد باین امثال ۷ ونام شخص با مادرش باید نوشت
وقتب را آن باید پیچید وچهارده گره باید زد وبهر گرهی
نام ایشان برد انگاه فتل را شخص باید کرد بورق پروج
وورق حب الفاد از هر یک سر درم وباید کشد باسم
فلان ابن فلان را چهارده بار این اسم را باید خواند
یاصانا دها کموی جابا هاس ماوما دعوا کیمری
باد علیون باسم سام لهو ملخا ملخا تا این این بعد از
آن در موضع نمناک دفن باید کرد وقت عمل باید کرد قمر
طالع ناظر باشد والسلام باز کشادن مرد نوشته بلغود
نگاه دارد بعودت کرداند انشاء الله تعالی مؤمنین امین
یارب باز کشادن عورت که با مرد نزدیکی نتواند کرد بیاورد
دل گوسفند سر سیاه وهفت صد بار این اسم بآن بخواند
وباز با مشک وزعفران نوشته وشسته درمیان اندل
بگذارد

بکند
ودر استانه خانه مسجد دفن کند آن زن با مرد نزدیکی تواند
کرد یا نورُ کلِّ شیءٍ وهُداه انت الذی خلق الظلمات
بنوره باز پیش مرد بیاورد یکدرم مغز سرطان وبآب
بخوراند عنین شود مجربست باز بیاورد سرطان روز
یکشنبه درمیان روغن بریان کند وآن روغن بهر مردی
که بدهد بقدرت ربانی بسته شود مقالات اندر دعوات
اگر شخصی را بکردن دزدی می برده باشد این اسم را نوشته
در بازوی او بندند خلاص شود بسم الله الرحمن الرحیم
انی اسئلک وبخیر صانع الله تعالی وتقدس باز جهت خلاصی
محبوس بیاورد کاغذ وفراپاره کند وبهر پاره بسم الله
بنویسد وبآرد جو پیچیده در آب روان اندازد انشاء الله
تعالی خلاص شود مجربست بسم الله الرحمن الرحیم
انا لله وانا الیه راجعون حسبنا الله ونعم الوکیل
نعم المولی ونعم النصیر وافوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد ما شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی

۳۷ العظیم لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
بالله وامان الله یا کریم یا الله یا ارحم الراحمین
باز کشادن مرد این اسم را بمشک وزعفران
نوشته ویکصد وبیست بار سورهٔ اخلاص بخواند
ودر طشت برنجی نهند وآب بکوزهٔ نو کرده وپنج
روز بامداد آب از آن بخورد روز دوشنبه یا پنجشنبه
شروع کند انشاء الله تعالی کشاده شود

ااااطااااع ٨ لا ٦٦٦اا٢اا٤اااا لا ح اا ح اا ط ع

١٨ااا اا اا٦ااااح ح ااا ط اا ط ٦ ٦ و اا و ا

باز کشادن مرد بیاورد هدهد را ذبح کند ودل
او را اگر خشک کند وبا قند ضم نموده بباید وهفت
حب کرده هفت روز بخورد انشاء الله تعالی کشاده
شود باز کشادن مرد بیاورد هدهد را وذبح کرده
در روغن سفید بریان نموده وآس نموده وده درم
سیاه دانه ضم نموده هفت روز صبا وقت نماید
کشاده

کشاده شود مجربست باز کشادن مرد بیاورد خرگوش وذبح
کرده خون او را با زعفران ضم نموده واین حروف را
بکاسه نوشته وبا گلاب ومشک شسته باو بخوراند
انشاء الله تعالی در ساعت کشاده شود انشاء مجربست
٩ااا٢ ٩ ٩ ٩ محصص هه علمسهد هح سح
صح سح هاها م ه ٤ ا ا م ه
بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ففتحنا
ابواب السماء بماءٍ منهمرٍ وفتحت السماء فکانت
ابوابا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله
اجمعین امین یارب باز کشادن مرد اول وضو کند ودو
رکعت نماز بهین مراد بگذارد وبعد از آن سورهٔ انا
فتحنا سه مرتبه بخواند باز اذا جاء نصر الله والفتح دوازده
بار بخواند وعود بسوزد واین اسم را بر ران راست

مرد بنویسید کهیعص وبعد از آن برد ان چه این بنویسد
بالحق انزلناه وبالحق نزل و این نوشته در کر بند د کشاده
شود بسم الله الرحمن الرحیم والق ما فی یمینک تلقف ما
صنعوا انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی امین
یا رب با خلاص محبوس این اسم نوشته بر بازو بند د
انشاء الله تعالی از جمیع بلیات خلاصی یابد بسم الله
الرحمن الرحیم یا من قامت السموات والارض الا باذن الله
یا من اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون با ز بجهت
نشاندن آتش چون بر آتش بدهند انشاء الله تعالی در دم
خاموش کردد قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی
ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین عند
صاحب کتابی وبحق هذه الاسماء ما فیه دفع آتش
باز اینرا الکهیعص سه مرتبه خواند بر جانب آتش دمد بقدرت
حضرت عزت خاموش شود انشاء الله تعالی باز نشاندن
آتش این اسم را بر چهار پارچه سفال آب نرسیده نوشته
بجانب

بر جانب آتش انداز د خو تعالی بقدرت خود آتش را دفع کند
انشاء الله تعالی ابراهیم ادهم ابراهیم از حضرت محمد رسول الله
علیه السلام جهت باد عظیم سه مرتبه سوره والنجم بر قدح آب
خوانده بر روی باد بپاشد باد فرو نشیند باز دفع آتش
این عظمت نوشته در خانه بیاویزد انشاء الله تعالی
از آفت آتش در امان حضرت عزت باشد انشاء الله

دفع تیغ و تیر این
عظمت را نوشته با خود
دارند از جمیع بلیات
در حفظ حضرت
عزت باشند بیت
الحـ ۸۸ وصاملسلبا

۹۷	۳۴	۴۷	۸۳	۴۶
۶۲	۴۳	۴۶	۷۷	۳۷
۴۶	۷۷	۲۶	۶۳	۶۳
۳۳	۴۳	۴۴	۳۴	۷۴
۳۳	۴۸	۴۲	۴۷	۴۴

دیگر هر کس کر با خود دارد از الحی الذی ما الجهو
بلیات در امان باشد انشاء الله الله محیط راسو بلد
تعالی در حفظ بولد

ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم ارحم.
اهیاس حم صم حم بم بها سبع عم حم الد و بر معروف دبر
مصرود امین با ز بجهت بستن تیغ نوشته بکردن کوسفند بندند
و شمشیر بزنند بقدرت ربانی بریده نشود انشاء الله تعالی
وتقدس ۱۱۵۷۱۱۱۹۱۴۱ ما باز بجهت بستن تیغ این
عظمت را هفت نوبت سوزن بخوانند و بعضو خود فرو برند
فرو نرود و اگر برود از ار نرساند بسم الله الرحمن الرحیم
قام منتهم فی یکوبی آبی آمین باز بستن تیغ این عظمت را
بر تیغ خوانده بر کوسفند بزنند بقدرت ربانی مطلق نبرد کل لومن
مد هنا وها را رسی یا تدهیوله دها را اس بدهو ن
نزاوی کها و کودمها دیو تودی با انزاوی لوهو نزپهی
حیرو دهار بازهی ری هنونت پرکی سکت هی جا هو منر
رون توپی انک بول جویچ بیاوی تودری نوک هوی
کهانوا باز بجهت برآمدن حاجات و فزونی رزق این اسم را نوشته
با خود نگاه دارند و ورد خود سازند از جمیع آفات محفوظ
باشند

باشند بسم الله الرحمن الرحیم یا منان ذا الاحسان قد عم کل الخلایق
منه سبحان الله آمین یا معروف رابع الملک مسلح مسلح
عملح عملح مسلح عسلسا ماحی ماحی یا حی یا باقی
یا شافی یا کافی یا خلاق یا لا اله الا الله یا باقی بحق انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فسوف تؤتیه
انک اجرا عظیما الامان الامان الامان رب لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین وهو خیر الرحمن الرحیم والله تعالی فلا
عما تعملون سبحانک ربک ربکما تکذبان برحمتک یا ارحم الراحمین
یا رب بجهت بستن تیغ این اسم را سه نوبت خوانده بر دشمن
بدمند بفرمان خدای تعالی دست دشمن تیغ خشک
شود وضرر نتواند رسانید هنو بیر هنونت بد بسو لنر
دهیر اهم جای سمندر با دیجبه دیچی بیر اکنک هیکی کلمادی
بندهی هانکی درانی بیندهی کرکی کهتاری بندهی من
بتری اها انهکا کها ندا مبندها چاهو بمهراون تو تی
اسکی ماری سکت هونت بیر بادشاهی برکتا دی

ایدعابیت که حضرت عیسی ع بر مرده خواند بامر ربانی مرده زنده شد
وشرح این دعا بسیار است وهر کس که با خود دارد یا آنکه
ورد خود سازد مرادات دینی ودنیوی او بر آورده خیر گردد
مجربست بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم اللهم انی اسئلك یا قدیم یا دایم یا فرد یا قایم
یا احد یا صمد یا انس یا انیس یا رحمن یا رحیم یا قیوم یا
لا یزال ویا ذو الجلال والاکرام یا رب السموات والارض
ویا ذو الجلال والاکرام سبحان الله الملك القدیم سبحان الله
ذو الفضل العظیم سبحان الله الرحمن الرحیم چون پیش آید نوشته
در آب روان اندازد مراد بر آید بسم الله الرحمن الرحیم من العبد
الضعیف الذلیل فلان ابن فلان یا فلانه بنت فلانه المعاصی
المعترف بذنوبه الی القوی الجلیل رب انی مسنی الضر وانت
ارحم الراحمین برحمتك یا ارحم الراحمین وبحق سید الکونین
محمد وآله الاجمعین آمین دیگر چهار شنبه ماه صفر بسم الله
الرحمن الرحیم استغفر الله بذنوب کلها وسترها وجهرها
وصغرها

وصغیرها وکبیرها وظاهرها وباطنها واولها وآخرها ونکلها
وحدیدها اللهم اغفر لی ولوالدیه وجمیع المؤمنین
والمؤمنات برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر از قطب عالم شیخ عبد الله
منافی منقول است که هر حاجتمندی که سر پاسی از شب بگذرد
بر خواستن با عتقاد درست وضو سازد ودو رکعت نماز
حاجت بگذارد وبعد از آن سر برهنه کند وصد بار
یا وهاب بگوید ودو رکعت اول فاتحه یکبار وآیة الکرسی
سه بار بخواند ودر رکعت دوم فاتحه یکبار وسوره
یس تا فهم لا یبصرون بخواند هر حاجتی که داشته باشد لا شك
حضرت بر آورند حاجات بر آورده بخیر گرداند مجربست
انشاء الله تعالی وحضرت سید کاینات صلعم فرموده اند
که من ضامن آن شده ام که این نماز را با عتقاد درست
بکنند ومراد از درگاه حضرت ربانی بیابد انشاء الله
تعالی دیگر از بزرگان دین منقولست که هر حاجتمندی
تا دواح این جماعت ختم کند البته مراد او بر آید

که از آن مشکل تر نباشد انشاء الله تعالی آسان کند حضرت
خواجه عبد الخالق غجدوانی وحضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
وحضرت خواجه یوسف همدانی وحضرت خواجه سلطان بایزید
بسطامی وخواجه منصور باتزدی وخواجه ابو الحسن خرقانی
اول دو رکعت نماز باید کرد کرد در رکعت اول فاتحه هفت
بار وصلوات صد بار والم نشرح هفتاد ونه بار سوره اخلاص
هزار ویکبار دوم فاتحه هفت بار وصلوات صد بار البته
البته انشاء الله سه روز نگذرد که مراد حاصل شود بحرمت
محمد وآل محمد دیگر از حضرت منقول است که هر کس بعد از نماز
بامداد این اسم را بیست وپنج بار بخواند حق سبحانه وتعالی
او را حفظ کرامت فرماید که هرگز چیزی فراموش نکند والخیر
نشود در حال بیاموزد یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا
یؤده دیگر هر که این دعا با خود دارد از جمیع آفات
در امان باشد بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا انت علیك توکلت وانت رب العرش العظیم
ما شاء الله

ما شاء الله کان ما لم یشاء ولم یکن اشهد ان لا اله
الا الله ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل
شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بك
من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان
ربی علی صراط مستقیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله خیر الاسماء
بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
آمین یا رب العزت تعوید ماه صفر هر که این تعویذ را
در چهار شنبه آخر ماه صفر بنویسد وبا خود دارد تا عمر
او باشد از درد وغم وبلا وپریشانی وگرفتاری
وغیره در امان حضرت عزت باشد آمین یا رب
العالمین وبروایت دیگر هر کس این سلام را در روز عید
نوروز بمشك وزعفران بر کاسه چینی با گلاب بنویسد
وبه آب بشوید هر کس قدری از آن آب در صبح عید
منعوت بخورد تا سال دیگر هیچ آفتی ومضرتی بوی

نرسد و بزید تا سال دیگر بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا
من رب الرحیم سلام علی آل یس سلام علی نوح فی العالمین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی
مطلع الفجر تعوید آخر ماه مبارک رمضان هر که این تعوید
نوشته با خود دارد هرگز درمانده و پریشان نشود
بعنایت حضرت عزت بسم الله الرحمن الرحیم لا اله
الا اولادک و برکعسلهون و بالحق انزلناه و بالحق
نزل والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم تعوید باد و بیماری
اگر بنده را تمام اعضا باد گرفته خشک کرده باشد و علاج
آن نتوانند کرد این اسم را هفت مرتبه خوانده و بدمند باز شسته
باو بخورانند و باز نوشته بر و بندند صحت یابد مجربست
بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بعزت الله و
قدرته من شر ما احد دیگر جهت باد اندام هفت نوبت
خوانده بدمند و نوشته بخورانند و دیگر نوشته بر و بندند
انشاء الله تعالی

انشاء الله تعالی صحت یابد مجربست بسم الله الرحمن الرحیم
اسئلک الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک آمین
در علاج صرع از امام حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که هر بنده را اگر مرض صرع بهم رسد سوره علق را
نوشته و شسته بمریض بخورانند و باز نوشته در گردن
او بندند انشاء الله تعالی صحت یابد دیگر از ابن
کثیر علیه الرحمه منقولست که هر بنده که مدام این دعا را
ورد خود سازد حق سبحانه و تعالی ایمان او را البته
نگاه دارد و جمیع مقاصد دینی و دنیوی او را بر آورده
خیر گرداند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صغر الدنیا
بعیوننا باعیننا واعظم جلالک فی قلوبنا اللهم وفقنا
لمرضاتک وثبتنا علی دینک وبفضلک یا ارحم الراحمین
دیگر از بزرگان دین منقولست که هر کس نزد پادشاه
و اکابر رود این اسم را هفت بار خوانده بایشان بدمد
باو مهربان شوند و اگر نخواند با خود داشته باشد همین

عمل کند بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک لا اله الا انت
کل شیء و واشرو داز قمر دیگر از بزرگان دین منقولست که هر بنده
که پیش روز هر روز این اسم اعظم یازده بار بخواند حق سبحانه و تعالی
او را در نظر پادشاهان و امرا با عزت و حرمت گرداند بسم الله
الرحمن الرحیم یا اله الالهة الرفیع جلاله دیگر این عظیمت روز جمعه نوشته
با خود دارد نزد هر کس رود انشاء الله تعالی مراد او بر آورده خیر شود

للا١١٩٩٧٨٧ ٥ — ٧٩٨١ ١١ ١ ط ١١
عالا٨ ده ط ح ط ١١٩ ٢ ١١

خواص این مهر اگر در ساعت سعد
و شرف آفتاب نوشته با خود دارند از جمیع آفات و بلیات
در امان باشد و مرادات او بر آورده خیر گردد مجربست

٨	١	٦
٣	٥	٧
٤	٩	٢

دیگر خواص این مهر چون زهره در بیست و
هفت درجه حوت باشد و قمر با وی
این شکل را بمشک و زعفران نویسد
و شسته بخورد کودک دهد او با علم
و ادب و فضل شود دیگر وقتی که آفتاب بحمل باشد و قمر در
سرطان

سرطان نوشته بکسی دهد از محبت دیوانه شود دیگر چون قمر مقارن
داخل در مریخ باشد نوشته در عطیه هر خانه که دفن کنند
خصومت نگیرد دیگر روز دو شنبه قمر در سرطان باشد یا در
ثور باشد ناظر با آفتاب بجهت طلب حاجات از ملوک و غیره بکشند
بجهت عمارات و اشجار و امثال آن اثر عظیم بخشد مجربست و کار کرد است

٤	٢٤	٢٣	٨	٦
١٩	١٦	١١	١٢	٧
٢١	٩	١٣	١٧	٤
١	١٥	١٤	١	٢٥
٢٠	٢	٣	١٨	٢٢

خواص این مهر اگر در شرف
آفتاب بکشند با درجه
و با خود دارند از جمیع
بلیات محفوظ باشد
و خاصیت عظیم دارد
دیگر قمر در سرطان باشد
بکشند و با خود دارد در نظر پادشاه مکرم و معظم و با هیبت
باشد انشاء الله تعالی اگر قمر در پانزده درجه میزان
باشد یا پنج درجه متصل بزهره کشیده با خود دارد خلق
او را دوست دارند و زنان او را عاشق شوند انشاء الله

خواص این مربع اگر عطارد
در خانه حوت باشد و قمر
ناظر صالح باشد بجهت طلب
اعمال جلیله مثل وزارت
وکتابت وطلب علوم ومناظره

۹	۱۹	۸۹	۴
۱۱	۸۱	۱	۱۴
۱	۳	۱۲	۷
۱۶	۳	۲	۹

با علما وحکما وتجارت وغیره بر صحیفهٔ ساس نقش کند
وباخود دارد انشاء الله تعالی جمیع مقاصد حاصل شود
اگر خواهند که زن یا برده را مسخر خود سازند وقتی که
زهره راجع بود
بگیرد پارچه حریر
سیاه صورت
مرغ پرنده نقش کند
ونام او ونام مادر آن
بنویسد ودر زیر آن
صورت این حروف
نقش

۶	۳۶	۲	۳۴	۲۸	۴
۱۱		۲۵	-۱۴	۱۴	۲۷
۲	.	۱۱	۱۱	۲۴	۸
۳۵		۲۲	۲۲	۱۷	۷
۴	۱۶	۱۳	۱۶	۱۹	۳۳
۳۲	۱	۳۴	۳	۹	۳۱

نقش کن انشاء الله تعالی جمیع مسخر تو شوند مجربست
ﷺ مـ عـلـعـو هـ ل کاب وص اا
وعود را بخور کن وچون فارغ شوی آن پارچه را ببازو
بند وسر شب در برابر زهره یا برابر قمر تعلیم وعجز کن تا
انشاء الله بمراد برسی از حضرت علی ابن ابو طالب منقولست
که این هفت آیه در هر روز بخواند هیچ آفتی وبلائی باو نرسد
اگر خلق آسمان وزمین در قصد او بوده باشند وخواننده
این کلمات از شر جمیع خصمان وحاسدان در امان باشد
وهر آیتی که بخواند بطرفی از اطراف شش گانه باید دمید
اول بطرف پیش رو بدمد دویم بطرف بالای پشت
سیوم بطرف سر باید دمید چهارم بطرف پای دمد پنجم
بطرف دست راست ششم بطرف دست چپ هفتم بر
جمیع اعضا دمیده دست بر تمام اندام مالد ودل چنان
قوی دارد که در حصار آهن است باذن الله تعالی
آیه اول قُل لَن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ امین یا رب آیه دویم وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ
بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ
لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ آیه سیم وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا
وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ یا رب
العزة آمین آیه چهارم إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم
مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ امین یا رب آیه پنجم وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ
رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ آمین
یا رب آیه ششم مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ
لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ آیه هفتم وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ
بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ
مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ وصلی الله
علی

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ امین دیگر بعد از هر نماز این آیت را دوازده
بار بخواند از جمیع بلاها در امان باشد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ امین
از حضرت علی ابن ابی طالب منقولست که هر بنده که در وقت
خواب دست راست بر نیمرخ راست نهد واین کلمات
بگوید از جمیع بلیات تا صباح در امان حضرت باشد
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وصنعت جبینی لله علی ملة ابرهیم
ودین محمد صلی الله علیه وآله وسلم وولایته من افترض
الله طاعته ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن اشهد
ان الله کل شیء قدیر دیگر جهت گشادن بخت دختران این
اسم را نوشته بر بازوی دختر بندد انشاء الله تعالی
بخت او گشوده شود مجربست دیگر دعای ماه صفر
هر کس که این دعا را در ماه طسا۹ط۴ ۲۲/۶۹/۱۱۱۹۱۱۱ط۹۹ححححح

صفر بخواند از جمله بلیات ایمن باشد بسم الله الرحمن الرحیم
یا شدید القوی و یا شدید المحال و یا عزیز یا عزیز
یا عزیز ذلت بعزتک من جمیع خلقک فاکفنی شر خلقک
یا منعم یا مفضل یا مجمل یا لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم
وکذلک ننجی المؤمنین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله
اجمعین در حکمت گوید ز حکمت اگر هیچ داری خبر
غم خویش خود آخر و بر مخور همی کن غذا اندر اختیار که در معده وقتی که
گیرد قرار شود هضم از آن تن توانا شود بحدی که از آن تخمه
پیدا شود چو از تخمه کاری نخست کشید وز آن رغبت کار آید پدید
نمی باید خورد هیچ آن زمان که ضعف توکلی شود بی گمان
اگر رغبت صادق آید ترا غذا خواستن لایق آید ترا
چو پیدا شود رغبت صادقت نباشد صبوری در آن لایقت
رطوبات و صفرا شود مشتعل بعجله چو از جوع شد مشتعل
وز آن جمله ذات حاصل شود نکوئی قوی زود باطل شود

الا ای که خواهی غذا آنقدر   که از وی بود نفع و نبود ضرر
دمی باید کرد ترک غذا   که باقی بود چیزی از اشتها
مکن میل اگر حافظ صحتی   غذا را بوقتی که بی رغبتی
غذائی که چربست از آن کن حذر   وگر نرسد معده آرا ضرر
هوا را برودت چو عارض شود   مخور انچه بالفعل بارد بود
که گردد درونت خلل چون برون   برودت پدید آید از حد فزون
حرارت شود در تو نقصان پذیر   بنقصان هم آئی تو آخر اسیر
بروزی چو خو کردی ای کامکار   که یکبار چیزی خوری یا دو بار
مکن ترک چیزی که خو شد ترا   وگر نه در افتی برنج و عنا
چو خوردی غذای غلیظ ای پسر   غذای لطیف از پی آن مخور
غذا را بتعجیل خور ای جوان   که در یکدم آن فارغ یابی از آن
غذا تا گذشته ز معده ترا   دگر باره منمای میل غذا
ز تکثیر الوان حذر کن حذر   که از وی بسی رنج آید ببر
غذائی که نازک بود زینهار   ز بعد ریاضت مکن اختیار
مکن جز غذای لطیف اختیار   مسیر اگر میشود زینهار

تناول مکن لیک بسیار ازو   که بسیار کشتند بیمار ازو
طعامی که از طعم خالی بود   ترا گرچه مقدار عالی بود
نباید تناول نمودن مدام   که ساقط کند رغبت از طعام
طریق حکیمانه مسکون دار   ز ترشی فراوان مکن اختیار
که پیری بزودی پدید آیدت   دمادم ضعیفی بسر آیدت
ز چیزی که شور است افزون ز حد   مخور گر نه دشمن جان خود
که تا که شود زار و لاغر تنت   شود تیره هم دیده روشنت
ز قانون حکمت غنا بر متاب   مخور زانچه شیرین بود بی حساب
که گردد حرارت بسی حاصلت   بجان آید از ناتوانی دلت
چو خوردی ز چیزی که بی طعم بود   بشور آن ز پس میل باید نمود
و از شور چیزی خوری هم صعم   تناول چو آنکه بی طعم هم
وگر خورده گردد ز ترشی ترا   بشیرینی آن لحظه رغبت نما
وگر خورده انچه شیرین بود   ترش از پس خود که رسم این بود
بصحت نماند ترا هیچ ترس   تناول مکن خایه مرغ و ترب
بر آنکس نه از عقل بود و نیاست   بهم ترب و جغرات خوردن خطاست

تناول مکن خربزه با عسل   که در تن درستی آید خلل
مخور شیر و انجیر با یکدگر   که خواهد رسیدن از آنت ضرر
مکن جمع در اکل ماهی و شیر   مخور بیضه مرغ هم با پنیر
ز صحت نمانم چه شان خوردی   که انگور و کله بهم در خوردی
نباشد خبر از شیوه جاهلی   به جغرات اگر کس خورد با قلی
کند مرد حکمت شناس احتراز   ز اکل کبوتر بجبر با پیاز
پیاز ار خورد مرد با بوره نیز   از آنش زیان ها رسد سود نیز
منه جز براه سلامت قدم   تناول مکن شیر و ماهی بهم
که آخر تولد کند زان جذام   نوادانی دگر گفتمت والسلام
اگر صحت باید ای هوشیار   ز تدبیر باید خویش را گوش دار
مخور آب در پی چو خوردی طعام   که گردد از آن معده ات کار خام
چو خوردی غذا و زمانی گذشت   همی شایدت مایل آب گشت
مخور آب و امثال آن ناشتا   که گردی برنج و عنا مبتلا
مرو تا توان جز براه صواب   مکن در میان غذا میل آب
که در هضم نقصان پدید آید   ندامت بسی زان پدید آیدت

کرت معده کرمست باشد روا ... میان طعام آب خوردن روا
تنشریف صحت چو دادی بدآن ... نکارپری پیکر حور زاد
مخور آب و یکدم صبوری نمای ... برآتش ترا کر محیطست رای
کزاین شیوه حالا بد زایدت ... مرضهای بیحد و بد زایدت
بحمام اکر در کشی آب سرد ... کشاید ترا جانب رنج و درد
زحمام هرکه برون آمدی ... اکر نه زاهل جنون آمدی
مخور دیکرجهان آب از پیش و کر ... فراوان مکن بر پیش خود ستم
کرت هست کوش نصیحت شنو ... باب از پی میوه مایل مشو
که درش رطوبات حاصل شود ... زبیماریت کار مشکل شود
بر پیش آیدت از مرض مشکلات ... خوری آب اکر از پی مسهلات
کشد ناتوانی فزون از حساب ... هر آنکس که در شب کند میل آب
شت را کشاید عرق نرم نرم ... اکر خو کنی خوردن آب کرم
اکر کرم باشی وز آب سرد ... بیاشامی آن کر فشار درد
برادر ترا واجبست اجتناب ... ز کو کرد آب و کچ و مس آب
زانجار آب وز آبی که هست ... ز طرف سنبان فرو شوی دست

بآبی که شورست یا تیره هم ... نباید شدن مایل ای محترم
اکر عاقلی دار خود را نکاه ... هم از آب چشمه هم از آب چاه
دلت را ز داتش اکر هست بوی ... مکن جمع بر آب چه آب جوی
کز از نفخ امعا و درد دران ... قد چون الف کردت مثل نون
رسانم بسمع شریفت سخن ... دوا از آب کاریز پرهیز کن
که دو را شت بیشک لطافت ازو ... ز راحت رسد بیش آفت ازو
چو خاطر کشد سوی آب نخست ... بیاید ترا آب انهار جست
که بر آب انهار شد مستزاد ... لطافت ز تاثیر خورشید و باد
وز از آب انهار آن آب را ... طلب داری اصحاب و احباب را
که موجود باشد در و چند چیز ... نکوتر بود نزد اهل تمیز
یکی انکه بر سنک جاری بود ... دویم از بلندی بر پستی رود
سیم انکه وز نش سبک کر شاد ... چهارم روو شد مانند باد
فراوان بود پنجم از بهر آن ... که یابد ز تاثیر مسند امان
ششم انکه شیرین وش آید ترا ... چو لعل بتان دلکش آید ترا
بود هفتمی انکه آید رزود ... بدان کز از چشمه مهر بود

نباشد جز آن هشت ای هوشیار ... که باشد بوی شمالش کنار
از انیکو نه آبی که باشد بدست ... ترا حافظ و محدث صحتست
چو می داخل جنس مشروب بود ... ز ذکرش یکی شمه و آب بود
مشو مایلش چو آمد حرام ... بشرع محمد علیه السلام
بدانسان که پید در شریعت بدست ... بر حکمت بود هم بدای خود پرست
چرا زانکه نفع از قلیلش بود ... قلیلش بر بسیار مغزی بود
ز اندازه چون خورده شد بیشتر ... با عضای باطن رساند ضرر
که از کثرت شرب شد بر دولم ... که فشار مانی و رنج مدام
چو آخر فرو کردت استوار ... تولد کند رعشه پایان کار
نمانم که چون آرم آخر بجای ... با تمام این نامه شکر خدای
خدائی که لطف و کرم آن اوست ... غذای دل و جانم از خان اوست
رحیمی که از دانه های لطیف ... مهیا کند رزق مور ضعیف
اکر در عمل آوری پندها ... نه بینی دکر رنج و درد و بلا
نباشی تو از رنج عاجز دکر ... حیان زی تو و قدرت خود نکر

نصیحت اول

باب د زاین پندها را تمام ... نویسند و خوانند از اهتمام
یکی انکه تا معده ات از طعام ... نکردد تهی و ندانی تمام
که در معده ات اشتها صادقست ... خواص تو از رنج آن فایقست
اکر قند و شکر بود زان مخور ... که ناقص نکردد مزاجت دکر
مزاجت چو خالی شود از طعام ... شود کرسنه اشتهار تمام
پس انکه بخور از طعام لطیف ... که هرکز نکردد مزاجت ضعیف

نصیحت دویم

دویم از غذائی که او هست سخت ... که دندان بر حمت کند لخت لخت
مخور هیچ از آن تا نیابی زیان ... کز ان رنج یابی و از آن جان
چو دندان ز خاییدنش عاجزست ... مزاج از کدازیدنش عاجزست

نصیحت سیم

سیم انکه هرکز بیاد روی کار ... مکن التفات و مبر روز کار
چو بر تو ضرورت فتد غم مخور ... که معتاد اعضا نکردد دکر

نصیحت چهارم

چهارم نکه دار خون در بدن ... که خون پاسبانیست در ملک تن

بود قوت زندگانی زخون مکن بی ضرورت زتن خون برون

نصیحت پنجم

دگر قید بر پنج نصیحت ترا نکو بشنو این پند ای پرورا

چو دور و شبی کند ردی بکن درین کار نیکو تعلل مکن

که لشکر کش بلغم اندر تن است نگردد قوی کان ترا دشمن است

نصیحت ششم

ششم آنکه چون آب پیش آیدت تعلل مکن زانکه نیشی آیدت

هر آنکو نگه دارد او آب بیش مثانه کند سست و مجروح و ریش

کند ریگ اندر مثانه پدید شود فارغ آنکس نصیحت شنید

نصیحت هفتم

بر هفتم نصیحت بسمع رضا نکو بشنو ای عاقل با صفا

که هر شب چو خواب آیدت زود (هان) مکن کاهلی تو بمیز روان

بکن بول و هم غایت از خود جدا سبک شو و صنو ساز آنکه بیا

در آسایش خواب فارغ بخفت شو آنگاه با بخت فیروز جفت

نصیحت هشتم

هشتم

هشتم نصیحت تو هر روز رو بحمام و این پند از من شنو

سر و تن بشوی و بخور آب گرم عرق کن که گردد وجود تو نرم

نگه دار آنکه وجود از هوا که باید درون برون صفا

نصیحت نهم

نهم آنکه اندر همه عمر خویش در اطراف شهوت مکن سعی بیش

بکاهد ز شهوت ... از زندگی شوی عاجز اندر سرافکندگی

نصیحت دهم

دهم زن که باشد بسال از تو بیش مشو جمع با وی که زهر است (و نیش)

زن پیر چون سنگ آهن ربا رباید حیات ترا ای فتا

مشو با زن پیر هم خواب هیچ که گردد رخت زرد و تن پیچ پیچ

تو هر روز این ده نصیحت بخوان وجودت از این ده یابد اماں

که تا تندرستی بیابی نکو شود دور درد از تو گردی نکو

بعلم و بحکمت خدای جهان هستی رسانند انس و جان

مزاج خلایق چو آب و زمین مناسب نهاد او به همچنین

چو در موسم خویش آبش دهند عمارات و تخمش بموقع نهند

زمین گردد آباد هم بار بر وجود خلایق از این سان نگر

اگر آب زرعش زیادت شود خرابی در آن بی نهایت شود

مزاج خلایق همین صورت است خدا را ز فرمان خود قدرت است

نصیحت بوزرجمهر حکیم

بود چهار حالت زیان در وجود کز آن چار آید مرض در وجود

یکی آنکه بسیار چیزی خوری دگر آنکه بسیار شهوت کنی

سیم آنکه بسیار گوید سخن چهارم کند در خواب کرده کهن

ز اسراف و ادخال اندر طعام ز اسراف شهوت همین بر دوام

ز تکرار بسیار و خواب نهار شود رنج و زحمت ترا آشکار

بقول ابوزرجمهر حکیم نباشد بر این چار مرد سلیم

تباهی معده زپر خوردن است ضعیفی کرده زپر کردن است

تباه دیگی چشم و کری گوش بر نسیان خاطر نقصان کوش

بزردی روی و بباد جگر بکوتاهی عمر و جمع ضرر

که فشار بادی بقولنج و رنج که گردد نهان در خرابی چو گنج

ز بسیار خوردن بخواب گران بدرد اندر آید سر و مغز و جان

زیادر

زیادت کند درد سر این دو حال ببرسام انجامد آخر (خیال) کار

ز احوال و تکرار و خواب و جماع شود بر کسان این همه اجتماع

بحکمت همه حالها کن ز دان نصایح که گفتم یکایک بخوان

که اسراف در جمله کارها بد است نشانه مردم بخرد است

نصیحت بقراط

ز بقراط دیگر سخن پاسخ است نکو بشنو این نکته نیکو خ است

هر آنکو باسراف ماهی خورد صداع آورد قوتش ببرد

هر آن استخوانی ز ماهی بسوخت بکوهان اشتر بهاون بکوفت

و این هر دو بر آتش دود کرد بنا سور ده ساله آن سود کرد

چو زو بر فشانند بر ریشها شود ریش بهتر از این پیشها

سر نوبت کند این بیابد شفا که بقراط کرد است آنرا دوا

نصیحت جاماس

ز جاماس قول دگر هست خوب دواها کند قول او بی عیوب

هر آنکو شراب و سفیدی خورد بنا چار رنج مفاصل کشد

هر آن چیز کز شیر حاصل شود بر نقل شراب آن سفیدی بود

کر نفرس از آن شرب آید بدید   بی رنج دیکر بپاید کشید
هر انکو بجام ماهی خورد   بروغن برشته سبك رو برد
هر انکو حجامت کند از قضا   نباید که ترشی خورد از قضا
اکر با عسل باید وشاب خورد   موافق تر آن کار نیکو کرد
وکر زانکه ترشی خورد بعد از آن   برآرد شرح مل بی کران
هر انکو بر چیزی نماید درنك   کند مقعدش را بو سیر تنك
هر روز خون آید از مقعدش   نباشد دلش هیچ از آن رنج خوش
چو عودی بر آتش شود سوخته   نمك را در آن عود آمیخته
هر انکو که آنرا خورد ناشتا   ز صفرا و بلغم بود او دوا
بمالد بدندان خود هر دوا   شود پاك دندان ز زنك دغا
چو با اشتهاء درست از طعام   شود دست کوتاه ای نیکنام
مزاجت قوی کردد و زنك باش   نریبی دکر زحمت سهناك
وکر خود غذائی خوری بر کزاف   شوی ممتلی و کشی درد ناف

صحیح شیخ ابو علی حکیم

هر که عبرت کرفت از ایام   توسن چرخ پیش او شد رام

هر که غم خورد از پی روزی   همچو مرغی بود مقید دام
هر که تسلیم حکم شرع نشد   نیست او را نصیبی از اسلام
هر که دستار میان پا دارد   دائما باشد او ذلیل عوام
هر که از خواب بامداد خیزد   محترم کردد او بنزد کرام
هر که از حق سلامتی طلبد   پیش دستی کند بکاه سلام
هر که خوبی و خوشدلی خواهد   نکند اکل لقمه های حرام
شکم از شنبه هر که خالی کرد   خورد ثلث کردن اصنام
چون شنیدی شریعتی بشنو   سخنی هم ز حکمت حکام
هر که بسیار انکبین نوشد   خسته کردد ز نشتر حجام
هر که بسیار کل همی بوید   بیم او باشد از صداع و زکام
هر که آبی بناشتا بخورد   خفقان دلش شود ناکام
هر که خورد ست آب در حمام   بهلاکت شود تنش بر صام
هر که آب از پی طعام خورد   سست کردد عروق او ز منام
هر که خواهد که مبتلا نشود   نشت بهند بتابه حمام
کند دود چراغ و کند آهك   هر دو هست علت سرسام

هر که زانو نهد بزیر زنخ   وقت ده رمش او بود جو حمام
پا برهنه بآفتاب شدن   جسم را شد بلی و بوز نظام
حکما را مباشرت کردن   بر سر استوار هست قدام
نیز حکمت استنقی کردن   بلکه قی دفع علت عام
بهر قوت لعاب کندم آب   تا توانی بناشتا آشام
شد را آغوش کنده برهنه   نا نیقی بر بجهای عظام
کم خور و کم مباشرت میکن   شاد خیزی ز علت اجرام
بو علی در نظم حکمت سفت   حکمایش بجان شدند غلام

بر مخور بر مکو بر مخواب بر کرسنه خود را مدار هنوز کرسنه
دست باز دار از طعام چرب حذر کن در هوای سرد
سردی مخور در خوردن طعام بعیاد بر مکرد اکر یکبار
می خوری و اکر دو بار میخوری اکر صبح اکر شام همان طریق
عمل کن طعام بد طعم مخور چون غذای علفی خوری البته
غذای لطیف مثل آب و غیر از پی جماع مخور ترشی بسیار
مخور شرینی نیز بسیار مخور شوری نیز بسیار مخور چون
طعام

طعام بد طعم خوری البته شوری از پی او می خور اکر طعام
ترش خوری میل شرینی کن اکر شرین خوری همین نوع تخم
مرغ با ترب مخور شراب با سفیدی مخور شیر و انجیر با هم مخور
تخم مرغ با پنیر مخور که بسیار زیانست قیمه با شیر و خیارت
مخور انکور از پی کله مخور کبوتر بچه با پیاز مخور پیاز با نو دنر
مخور شیر با ماهی مخور آب تنها مخور با زن بیر صحبت مدار
آب از پی طعام و در میان نیز مخور آب بعد از جماع
مخور آب سرد در حمام مخور آب از پی میوه مخور آب
از پی مسهلا مخور آب در شب مخور آب کرم تا توانی مخور
آب شور مخور آب کاریز مخور آب چاه مخور آبی که از دور
بر سنك خورده آید مخور غذای سخت که دندان کار نکند
مخور پا برهنه بر آفتاب مرو شب البته بعد مغرب رفته بخواب
و بی وضو مخواب افراط شراب مکن خون تا توانی بتقریب
از بدن مکش ای حجامت ترشی مخور از پی حجامت آب مخور در حمام
ماهی مخور در سبزه زنك مکن شب دست در بنا پا مکذار عسل

بسیار مخور گل بسیار بو مکن آب ناشتا مخور پشت بر تابه
حمام منه زنخ بزانو منه دست بسته منشین. بپا ایستاده
مباش دستار ایستاده مبند خواب تا توانی به پهلوی چپ
بکن بناشتا سیب شیرین بسیار مخور حلیم بناشتا بسیار مخور
اکل گوشت گاو مکن بحمام بسیار برو در حمام بسیار منشین
چون برائی آب مخور خود را از هوا نگهدار تا توانی غذاهای
لطیف بخور تا توانی جامه نرم بپوش اگر میسر باشد پاک
بپوش در ماهی دو مرتبه جماع کن اگر یکبار کنی بهتر است
از لقمان حکیم منقولست که چهار صد کلمه حکمت جمع کرده
و چهار از آن برگزیده دو بیاد باید داشت و دو
فراموش باید کرد خدا را بیاد باید داشت و مرگ
را بیاد باید داشت و نیکی که بمردم کنی فراموش باید کرد
و بدی که مردم بتو کنند فراموش باید کرد احمق اگر چه صاحب
جمال باشد با او صحبت نباید داشت چرا که شمشیر اگر چه خوب
رخسار است اما زشت کردار است صحبت عالم دل مرده جاهل

زنده گرداند چنانکه باران زمین پژمرده را خرم سازد کشت
هر بار کشیدم گران تر از قرض ندیدم و هر لذت چشیدم خوش تر
از عافیت ندیدم میفرماید که زیان ترین عیب خود نادیدن
است دانا چون چراغ است هر که براو بگذرد از او نور گیرد گفتار
با کردار موافق نباشد السنه عقل او را نکوهش کند والسلام
فیثاغورث حکیم شاگرد لقمان بود و معلم گشتاسب اکثر سازها
در علم موسیقی او ساخته و از سخنان اوست مدح خود گفتن
راستی ناپسندیده است و سوگند بسیار خوردن نشان دروغ است
و صبر بر مصیبت شماتت کننده است جاماس حکیم برادر گشتاسب
بود و شاگرد لقمان او را در علوم نجوم احکام است از عهد خود
تا سر هزار سال بها حکم کرده است از سخنان اوست
عوام چون اغنام اند و توانگران چون گرگان بدترین
خصلت کریم ترک عملست و بهترین عمل لئیم ترک عملش بزرگ
ترین جراحتی آنست که کریمی از لئیمی حاجت طلبد روا نگردد
و سخت ترین ذلتی روش بزرگی باشد بدر کوچکی و راه

بیامرزند گناه او درست کردار وی استغفار است و شفای او توبه نصوح
بقراط حکیم شاگرد فیثاغورث بود و معاصر بهمن تصانیف او
در علم طب اعتباری عظیم دارد و فصول بقراط علما طب را
نص قاطع باشد از سخنان اوست عمر کوتاه و کار دراز
غافل آنست که این عمر کوتاه را در دنیوی صرف کند که صرفه
نباشد یعنی در طلب آخرت و رضای حق تعالی جل جلاله
بقراطیس حکیم شاگرد بقراط بود از سخنان اوست که علم
شریعت در دل قرار نگیرد تا کارهای دنیوی را دور نکنی
هر که را عیال و نسل نباشد بر حقیقت مرده دان سخن نیکو
صیاد دلهاست و حفظ دنیا نور دیدهاست نعمت عروسیست
که مهر او شکر است در خانه که یک نگهبان بیدار بهتر از هزار نابیدار
سقراط حکیم شاگرد بقراطیس است و معاصر همای بنت بهمن
از سخنان اوست با نادان تواضع کردن چنانست که حنظل را
آب دادن چندانکه آب بیشتر خورد باز تلخ تر دهد عقل
و فهم و علم مثابه روح و جسم اند عقل بی علم صورتیست

بی معنی و علم بی عقل بادی بی مادی سعی بی موضع بدتر از کاهلی
درنگ در کارها کردن هر که با دانا مشورت کند از رسوائی ایمن باشد
با دشمن نیز مشورت باید کرد تا پایه دشمن او معلوم شود افلاطون حکیم
شاگرد سقراط حکیم بود و معاصر دارا بن داراب از سخنان اوست با بدان
منشین که چون از دست شان بلاست بر هیچ بر تو منت جانی داشته
باشد هر که ضبط نفس خود نکند ضبط نفوس دیگران چگونه کند
پادشاهان را شراب خوردن نزد عقلا حرامست زیرا که پادشاهان
نگهبان رعیت است در شب نماید که نگهبان را نگهبانی باید با مردم
شریر منشین که طبیعت تو شر نفس آورد بیاموزد چنانکه تو ندانی
هر که مدح تو بر چیزی کند که در تو نباشد چون از تو برنجد ذم تو
بچیزی کند که در تو نباشد درویش که جود کند توانگری
نماید چون ورمیست که آماسش ظاهر فربه کند بخیل را
عفو کردن گناه آسان است بسیار بود دل آسان تر باشد که
مکافات نیکی اندکی چون شمارند معصیتی
از آن صعب تر در دل آورید تا اندوه آن مصیبت

درد ل او کم نکردد ونیکی اکرچه اندکی باشد بسیار
داند که نیکی در قدر خود بزرکست هرکه از تو نیکی
نادیده شک کند در نیکی باو بخیلی کن تا نکایت
نرسد بر سه کس رحم باید کرد اول دانائی که محکوم نادانی
باشد دویم ضعیفی که بنده قوی باشد سیم کریمی که محتاج
لئیمی باشد بد نفس اظهار بدی دیکران واخفای
نیکی ایشان کند چنانکه مکس همیشه بر مجروح نشیند
و بر دست پاکیزه ننشیند به بدی احوال دیکران شاد
مباش منعم ممکن باشد که ترا نیز چنین کند که اوست
عالم باید که با جاهلی مجادله نکند وهشیار باید
که با مست مجادله نکند بهترین خصلت پادشاه راست
قولیست که ترس دشمن وامید واری دوست در ان
مضرتست جود ناخواسته داد است دادن که بعد از خواهش
مکافات خواهش باشد بنولس این لوا را در حکمت
اکر خود بر بیاض دیده و بنوک خنجر مژه باید نوشت
کهکاد

که بکار خواهد ارسطاطالیس حکیم شاکرد افلاطون
بود دستور سکندر بود از سخن اوست سلطان رودی
بزرکست وارکان دولت جویها که از آن منشعب باشند
اند وچنانچه رنک وطعم آب رود باشد جویها نیز
چنین باشد همچنانکه روش پادشاه را در عدل
وظلم باشد ارکان دولت را نیز چنان بوده باشد
پس پادشاه را باید که سیرت پسندیده داشته باشد.
تا دیکران نیز نیکو سیرت کردند باحکمت مال مطلب
تا کالکری حکمت درختیست که بیخ آن در دل روید
وثمره آن بزبان رسد بسر کس را سر زده باید داشت
تا خیره نشوند زن وفرزند وبنده سه چیز بحیا وند
زبان دارد کار کردن باعتماد نیروی وبسیار خوردن
باعتماد صحت وتکلیف کردن باعتماد قدرت یا بزرك
وکوچك دلیر شود هر که بچشم خود نکرد عاقبت کار نتواند
دید و آخر اندوهکین نشود بلیناس حکیم

شاکرد بقراط بود واز سخنان اوست اندوه بیماری جانست
چراکه بیماریها بصحت نزدیك تراست واین بیماری
بتمام رنج افزاید بطموس حکیم شاکرد جالینوس بود
از سخنان اوست سعادت کویند آنست که شنونده
وفهیم باشد ونیکبخت آنست که از حال دیکران
پند کیرد بدبخت آنکه دیکران از حال او پند کیرند
حماقت سلامت بر باید وملامت میراث دهد
عقل وزیر رشید است وپادشاه سعید هر که مطیع او
بود تعیش کند نجات یابد وهر که مخالفت کند هلاك
شود مبارق حکیم معاصر نوشیروان عادل بود در حق
او وصیت کرده است لا تاکل طعاما وفی معدتك
طعاما ولا تاکل مالا تقبله الانسان علی ضرر ولا
تبلعه وعلیك فی کل اسبوع بقیئه وعلیك فی کل
یومین مرة بالحمام فانه یخرج من بدنك مالا یصل الیه
الدوا واکثر الزاید فی بدنك فی تحرس نفسك العزیز
ولا

ولا تتعود شرب الدواء مالم یکن لك الیه حاجة
داعیة ولا تباشر الجوز فان یورث السموات الحارة
ولا تجامع الکواعب کثیرة فانه ینقص نور الحیوة ولا
تحبس البول اذا ما حضرك ولو علی راحلتك برحکی
وانه یهلك واعرض نفسك علی الخلا قبل نومك
پند بایت ابوزرجمهر حکیم میفرماید که پنج چیز نقصان است
وسعی بنده در آن مفید نیست زن موافق خواستن
وفرزند مقبل آوردن ومال بسیار بهم رسانیدن
وجاه بلند کردن وزندکانی دراز یافتن پنج
چیز بجد وجهد بنده حاصل شود علم وادب
وشجاعت ویافتن بهشت ورستن از دوزخ پنج چیز
طبعی است وفا ومدارا وتواضع وسخاوت وراست
کوئی پنج چیز عادتیست رفتن وخفتن وجماع کردن
وبول وغایط کردن پنج چیز موروثیست روی خوب
خوی خوش همت بلند ومتکبری وسفلکی میکوید

٥٨ از استاد پرسیدم که از خدا چه خواهم تا همه چیز خواسته
باشم گفت سه چیز تندرستی و توانگری و ایمنی گفتم که
کارهای خود را بکه سپارم گفت با آنکه خود را شایسته
باشد گفت ایمن بکه باشم گفت بدوستی که حسود نباشد
گفتم چه چیز است که به همه وقت سزاوار است گفت بکار
خود مشغول بودن گفتم در جوانی و پیری چه کار بهتر باشد
گفت در جوانی دانش آموختن و در پیری بکار
بردن گفتم کدام است تا باشد که نزدیک خلق
خار نماید گفت عرض هنر خود کردن گفتم از دوست
ناشایسته چگونه باید برید گفت سه چیز بدیدنش نرفتن
و حال ناپرسیدن و از آرزوها ناخواستن گفتم که
کارها بکوشش است یا بقضا گفت بکوشش مر قضاها را
سبب است گفتم از جوانان چه بهتر و از پیران چه نکوتر
گفت از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی
گفتم مهتری کرا شاید و مهتر کرا باید گفت مهتر را
آنکه

آنکه نیک باشد و بد بداند و مهتر آنکه کار به کاردان
دهد گفتم راز خود از که پنهان باید داشت
گفت از ناکس چاپلوس خسیس که توانگر شده باشد
گفتم سخی بهترین خلق کیست گفت آنکه چون بخشد شاد
گردد گفتم مرد از چه چیز بهتر و عزیزتر از جان هست گفت
چهار چیز که جان بدان پیوندد دین و دانش و کین خواستن
و رستن از سختی گفتم کدام چیز باشد که همه کس آن را
جویند و کس بجملگی آن در نیابد گفت چهار چیز تندرستی
و شادی و راستی و دوست مخلص گفتم نیکی کردن
بهتر باشد یا از بدی دور بودن گفت از بدی دور
بودن سر همه نیکیهاست گفتم هیچ نیکی بود که روزی
عیب گردد گفت سخاوت که با منت باشد گفتم چونست
که مردم از حقیر علم بیاموزند زیرا که عالم حقیر باشد
و حقیر عالم نباشد گفتم که چه چیز است که دانش را
بیاراید گفت راستی گفتم چه چیز است که بر او دلیر نباید بود

٥٩ گفت عفو کردن نزد قدرت گفتم آن کیست که در او هیچ
عیب نباشد گفت خدای عز و جل گفتم از کارها چه
بهتر بدبرا از بدی دور داشتن گفتم از عیبها
کدام زیان کارتر گفت آنکه بر وی پوشیده باشد گفتم از زندگانی
کدام ساعت ضایع تر گفت آن زمان که بجای کسی نیکی
توان کرد و نکنی گفتم از فرمانها کدام ساعت را خوار
نباید داشت گفت چهار فرمان فرمان خدای تعالی و فرمان
پادشاه و فرمان پدر و فرمان مادر گفتم کدام تخم
باشد که یکی بکارند و دو جا بدروند گفت نیکی
کردن در حق مردم هم درین جهان پاداش بیابند و هم در
آخرت از خدای عز و جل گفتم بهتر از زندگانی
چه باشد گفت فراغت و امن گفتم بدتر از مرگ چیست
گفت درویشی و بیم گفتم عاقبت را چه بهتر گفت خوشنودی
خدای تعالی گفتم این جهان را چه چیز بدست توان آوردن
گفت بفرهنگ و سپاسداری گفتم چه کنم که حاجتم بر طبیب
نباشد

نباشد گفت کم خور و کم گو و خود را هر کس میالا و خواب
باندازه کن گفتم از مردم که عاقل تر گفت کم گوی بسیار
دان گفتم دل از چه خیزد گفت از نیاز گفتم نیاز از چه
خیزد گفت از کاهلی و فسا گفتم که دریغ تر کیست گفت
آنکه تنها تر گفتم که بی نواتر کیست گفت آنکه بی عیال تر
گفتم نامردی از چه خیزد گفت استعمال در خیرات کردن
گفتم پادشاهان را بلندی از چه خیزد گفت از عدل
و راستی گفتم شرم از چه خیزد گفت دین داران را از بیم دین
و دنیا را از نادانی گفتم چه چیز است که حمیت را
ببرد گفت طمع گفتم در جهان چه نیکوتر گفت تواضع بی
مذلت و بخشیدن بکارها نه از بهر دنیا و سخاوت
نه از بهر مکافات گفتم در جهان چه چیز بدتر گفت
تندی از پادشاهان و بخل از توانگران گفتم اصل
تواضع از چه معلوم شود گفت از تازه رویی با فروتر از
خود و دست باز داشتن از زنا گفتم تدبیر از که پرسم

٦٠ گفت از انکه سه خصلت درو موجود باشد دین پاک
دانش با کمال محبت نیکان گفتم پادشاه را بچه حاجت
زیاده بود گفت بمردم دانا گفتم درین جهان که سکانتر
گفت انکه نادانتر گفتم در جهان که نیکبخت تر گفت داناتر گفتم هیچ
غم هست که در او دل باشد گفت غم در پادشاه وعده با
حرص و غم با عشق گفتم از خوی بد چه کنم تا
در غربت غریب نباشم گفت از تهمت دور باش و کم
آزار باش و آداب بجا آور گفتم بهتر بهتر چیست گفت انکه
رازش نگاه دارد و نصیحت از او باز ندارد و به روی بهتری دیگر
بکیرد گفتم عبادت چند بهرهاست گفت سه بهره یک بهره ش و آن
عمل کردن است دویم بهره زبان و آن ذکر کردن است سیوم
بهره دل و آن فکر کردن است گفتم نشان دوست نیک
کدام باشد گفت انکه خطای تو بپوشاند و ترا پند دهد
بوان چیز وان تو آشکارا نکند و بکذشتن نکیرد که چنین
می بایست یا چنان گفتم چه کنم تا زندگانی بسلامت
کردد

کردد گفت پرهیز کن از استحقاق بر پادشاهان و علماء دین
و دوست صادق گفتم نیکویی با که باید کرد گفت با عاقل
و خداوند حسب گفتم با چند گروه نیکویی نباید کرد گفت
بسه کس ابله و بکو و بد اصل گفتم نیکویی بچند چیز تمام شود گفت
بتواضع بی توقع و سخاوت بی منت بی طلب گفتم چند چیز است
که زندگانی بآن خوش کرده گفت سه چیز بردباری و پرهیز
کاری و بی طمعی گفتم سرمایه حوب کردن چیست گفت غم دست
گفتم حاجت خواستن بچند چیز تمام شود گفت بدانچه بدانچه
از کسی خواهی که خوش خوی تر و آن چیز خواهی که سزاوار تو
گفتم چند چیز است که کسی با و مستغنی نیست گفت سه چیز خردمند
اگرچه عاقل بود از مشورت مستغنی نباشد و جنگی
زورآور بود از حیلت مستغنی نباشد و سالک اگرچه بر
طاعت بود از زیادتی آن مستغنی نباشد گفتم چه کنم تا
مردم مرا دوست دارند گفت در معامله ستم مکن و دروغ
مگوی و کس را بزبان مرنجان گفتم از علم آموختن چه بابم

٦١ گفت اگر بزرگی نامدار شوی واگر درویشی توانگر شوی واگر معروفی
معروف تر کردی گفتم خواسته و مال بهر چه بکار آید تا بتوانی
در حق خویشان و نزدیکان نیکویی کن و بجهت مادر و پدر
ذخیره فرستی و توشه آنجهان از بهر خود برداری و دشمن را
بخواسته دوست کردانی گفتم آن چه باشد که تن را فربه
کند گفت شش چیز جامه نرم و دیدار نیکو و صحبت نیکان
و نیکی دیدن از دوستان و گرمابه معتدل و بوی خوش
و نیکویی دیدن از اقوام فواید الاحیا د مولانا یوسفی علیه الرحمه
بیان چوانکه گفتی سپاس و درود که در فن طب است این قطعها
فواید شدش نام هر حرف از ز دریای حکمت در بی بها
بیا بکلم ای بخت فرخنده ام که فرخنده کی بود از تو جدا
بلطفم چنان کن از آن بیشتر که از ارجی سویم آمد صدا
کزا بتمام این نکته دلفریب فواید رسانم بخلق خدا
غرض انکه از طب دو چیز آمده است شنو از یوسفی بسمع رضا
حفظ صحت یکی از آن باشد دیگری دفع علت مرضا
یادگر

یادگیر از من انکه میخواهی که کنی رو در علاج نشو و نما
دفع هر علتی بضد میکن حفظ صحت بمثل میفرما
خلط چار است زان یکی خونست که بود گرم و تر بسان هوا
بلغم است آن دگر که آب صفت سردی و ترّیش بود پیدا
هست آن دیگری که چون آتش گرم و خشک است و نام او صفرا
دیگری هست سرد و خشک چو خاک گفته اند اهل حکمتش سودا
افضل خلطها خون که از و بیشتر میرسد تنت بر غذا
وانکهی بلغم است وازپی آن هست صفرا و بعد از آن سودا
سرخی رنگ شد علامت خون زردی آن علامت صفرا
حیض را راند و کشاید بول خون نیک باشد ز بهر استسقا
چو آویزند طفلان را کلاخ از گردن نترسند و نگردد صرع شان روا
هیچ کس را ز علوکش خورد هر روز اگر بیمار قیر احی
شود از ضعف دل ایمن رهد علت از سودا که بر صرع
خانگی سوزی پس بسان تو از برای دوا بر جراحت
فشانیش دو سه روز آورد در هم آن جراحت را

آب شهتره را چهل مثقال کیر و هر روزه میل میفرما
که جوب را بود مفید و برد قوبا را خارش از اعضا
هست ریحان بدل نکو و بود خوب نیکو و مقوی امعا
دیده از روی منفعت اثرش هر که بود ارفیل کرد طلا
خوردن شیطرج مفید آمد بهر درد مفاصل و امعا
سودمند آید از برای بهق سازیش چون براب سرکه طلا
استخوان آدمی را گر بسوز د ای با گلاب انکه خمیرش سازد و سازند طلا
درد سر را نافع آید صرع را یا بس مفید دلش بر سازد شود درد مفاصل را دوا

قطعه

شراب استخدوس از خورد کس ز ضر تشنج و حیض بی ارا را
بواسیرش نهار او دهد نفع برد هم علت ماخولیا را

قطعه

کر خوری یکدرم از سبکبنج پاک سازد فضول اعضا را
ببرد نقرس و قولنج و دوا صرع و درد سر و استسقا را

سماق و آب و هر یک معده موافق باشد آرد اشتها را
شکم بندد برلش روده او هم کند چون رود بخکیت را زان
بزیر خود کند گر شهوتش را و گر مردش کند در زیر خود دود بالنگو اب
برد انگیز ورد و قوتش را صدف سوخته سازی چو سنون
پاک سازد دهن و دندان را ور بچشم افکنیش دفع کند
دلش خشم و غلظ اعضا نزله قطعه
اکر بود وی مالی آب برگ سرو یا که کند مورا آسیه در یکیه و دم قوت دهد مورا
و گر از درد دندان کس بود در بیخ بکرد زمانی در دهان و شیش قوت بود اورا
قطعه در آبله فرنگ و درد دش
بهر تو گر آمدی ز احباب نزدیک معالج مجرب
بهتر نبود ز حب سیماب قطعه
یکدرم هر که هر صباح خورد همین سوده را شربت سیب
شهوتش را چنان قوی گردد که ز جانش برد قرار و شکیب
قطعه بیخ سوسن آزاد اجوشی و از آبش
بشوئی روی خود را پاک سازد از کلف دوست و گر بوئیش کی هر دم ندارد نضله در سر

نباشد از برای دفع آن خابار و جت قطعه
خوردن خرچنگ از بهر سعال از برای قرحه ششن نافع است
زهر کژدم راکند بی شبه دفع ور نهی بر زخم آن هم دافع است

قطعه

معده های کرم را چیزی که قوت میدهد بهست آب لیمو و سماق و تمر هندی
و انچه از روی معده های گرم میکردد قوی زنجبیل و دار فلفل نانخواه و مصطکی

قطعه

یک عدد امله بروده د ا هر که هر روز خورد وقت صباح
دفع سودا کند و در بدنش خلط فاسد شده آید بصلاح
صحف دماغ شود و شرح و شوق قوت از وی بقوی ارواح

قطعه

باقلا چون طلا کنی بر روی وسخ از روی در زمان ببرد
ور مکرر کنی ز رخسارت اثر زخم و غیر او ببرد

قطعه

برد و او را زنی که حامله است نیشادر شیاف چون سازد

وانکهی درد دران فرج نهد حیضش آید بجبر ا سپند ازد

قطعه

کج کذاری بسر که چون برسر خون بینی همان زمان بندد
ور بود خون ز زخم تازه روان چون فشانی بر آن روان بندد

قطعه

آب انار شیرین در شیشه کیر و بکذار در آفتاب گرمش تا با قوام آید
میکش مید انکه در چشم خود که بشک خارش برد ز دیده نور بصر فزاید

قطعه

سپستان از برای پیر نکیست برد تب را عطش را هم نشاند
نشاند خلط صفرا را ز سینه کند نرم و طبیعت را براند

قطعه

شلغم ز برای پیر نکیست انکیز کند منی فزاید
طبع تو شود از آن ملایم بولت رود اشتها فزاید

قطعه

که صحبت را مکن زنهار پرهیز بصحت گر تنت را کار باشد

کر پرهیز تو در هنگام صحت چو پرهیزی بیمار باشد

قطعه

در بیاض بیضه صمغ انزروت ار بروزند چون کشی در چشم بدرد چشم را نافع بود
ور زنا برورده باشد عنب ثعلبی بکیده مرهٔ صفرا و خلط خام را دافع بود

قطعه

از سر دانش حجامت کر کنی بر ساق پا رنج صرع و علت سرسام را دادن بما بود
بر بس سرهم صناع درد چشم و کوش را سودمند آید ولیکن موی نیسان بود

قطعه

کر کند شافهٔ شحم و سرمه زنی که ز او را حیض خسته شود
چون نهد بکید و رودبا تدرنج حیض او رفته رفته بسته شود

قطعه

ترب نیکو باشد از بهر سعال بول راند چشم از او نیکو شود
وانکه نتوان برد ناشی فی الثلث کر بود چون موم چون آهن شود

قطعه

در غذای خود اکر هر روز اندازی نیاز کرده را قوت دهد انکیزه را بینا کند

آب

آب کردش لر مفید آید بر دوا ر طبع را هم نرم دارد اشتها پیدا کند

قطعه

میخود شراب درکه از دوی منفعت دفع دحیر و علت اسهال و غش کند
قوت دهد دل و جکر و کرم معده را صفرا فرو نشاند و دفع عطش کند

قطعه

دار فلفل چو هر صباح خورند کر بود ضعف باه نفع کند
معده را پاک سازد از بلغم ورم دست و پای دفع کند

قطعه

خوردن ماهی که باشد شود سیر از نقش خلط ساده کند
ور بود تازه فربهی آرد قوت باه را زیاده کند

قطعه

هر کس علاج موی سفیدش هوس شود کو خوش بها کریو سفیش روی به کند
آب سماق و آمله و وسمه و حنا موی سفید را بدو ساعت سیه کند

قطعه

ناخن دیو را بر بریان چونکه در زیر خویش دود کند

صرع را نافع آید و باید حیض ایشان کشاده سود کند

قطعه

دارچینی بناشتا چو خوری سرفهٔ کهنه دفع خواهد کرد
چکچه و درد کرده و نسیان هر دو را زود نفع خواهد کرد

قطعه

جماع پنج کس ممنوع باشد نکردد کرد ایشان مرد هشیار
یکی زانی زن براست و دیگر صغیر و حایض و بد شکل و بیمار

قطعه

ستاند زن اکر مازوی سوده پس انکه در قبل هر روز یکبار
بریزد با شراب ارغوانی کلش از غنچه سازد چهره کلنار

قطعه

اعضای رئیس چهار باشد بهر تو کنو شماره هر چهار
قلب و کبد و دماغ و خصیه کفتم تو جمله یاد میدار

قطعه

کر ربابی زرد واعلی بکف آری و نوشیش نهار

کم شود ضعف و معده را ببرد قوت شهوت از دل تو قرار

قطعه

نیم مثقال اکر زعفران حل کنی در کلاب و پس نهار
کر کسی نخشدت بلکه قوة فرح آید فزوند ت رخسار
معده و کرده را قوی دارد نکذارد ز ضعف تن آثار
درد قولنج را دهد تسکین حیض بکشاید و کند ادرار
بشکند بادها و نفع کند زهرها را چو زهر کژدم و مار

قطعه

موش را چون شکافی و بنهی موضعی را که مانده در وی خار
خار آرد برون از آن موضع نرساند بصاحبش آزار

تتمه قطعه فوق

بر خنازیر اکر کذاری بنین دفع کردد غم ور هد بیمار

قطعه

از زهار خود کند هر کس که موی بر کند آرد شو کران را بر زهار
چونکه تکرارش نماید موی را باز هار او نباشد هیچ کار

قطعه

خطمی از راه منفعت آمد   در ضماد صدر ترا در کار
ورم و تر هی دهد بتحلیل   نگذارد علیل را بسیار

قطعه

نباشد غیر چار امراض ترکیب   شنو از من بگوش و هوش هر چار
یکی خلقت یکی دیگر بود وضع   عدد باشد دگر انگاه مقدار
چون مزاجت گرم گردد سرد چیزها بخور   گرم و عنبر کن مزاجت چون شود گرم ببید
سرد باشد هرچه باشد ترش و تلخ طعم و تر   گرم باشد تلخ و تیز و شور و شیرین یاد گیر

قطعه

سردم هر که برگ بالنگو   جوشد و شیره اش کند با شکر
نافع آید ز بهر صرع و جنون   وز برای جرب خشک و جرب تر
برد ضعف و ثقل دهد قوّة   بدل و معده و دماغ و جگر
حال دیجور و بلغم و سودا   گردد از وی زمان زمان خوشتر

قطعه

شستن اعضا بگو گرداب هست   دفع این هفت علت بر شمر

خارش

خارش اعضا و نسیان و جرب   رعشه و قوبا و افلیج و جذر

قطعه

شعرک

خاکشو را بکوب و ساز از آن   خشک دارو ز بهر ریش ذکر
گر برای علاج این تشویش   نبود داروی مجرب تر

قطعه

چو قرابی از مشک و عنبر کنی   نکو باشد از بهر پشت و کمر
دماغت کند تقویت ذهن تیز   بود چون ز سردی بود درد سر

قطعه

ناشتا چون تراشود هر روز   درمی خورد ز جند بیدستر
برهانت ز بعد شقیر آنست   از سبات و صداع و سده
برد رعشه را و دفع کند   درد قولنج و درد پشت و کمر

قطعه

جگر خر چو بمصروع دهی   نبود هیچ از آنش خوشتر
جوک کوشش چو دهی طفل را   گریه کمتر کند ز طفل دگر

قطعه

آب سنداب را بعسل چون خورد کسی   باشد نکو برعشه و درد سرین و سر
زایل کند تپ و صرع و سده همین   درد مفاصل و وجع گرده و کمر

قطعه

سنبل طیب بمعده نیک است   نیک باشد سپرز را و جگر
بدماغ و بدل بود نیکو   شود از وی زیاده نور بصر

قطعه

شکند باد و طبع را بندد   ببرد درد پشت و درد کمر

قطعه

خاکستر موی آدمی زاد   ریزند چو بر جراحت سر
یا هر چوب کشند بر چشم   گردد دو سه روز از آن نکوتر

قطعه

از زراوند طویل او یکدرم   با عسل نوشی کند دفع کدار
حیض را بندد بچه بیرون آورد   حب فرع انداز دو کرم دراز

قطعه

هر کرا گرمی جگر باشد   کو طلب آب بوستان افروز

پس

پس بیامیز با شراب دو زنگ   وانگهی میل سکنیش هر روز

قطعه

خوردن شیر گاو با خرما   رنگ نکو کند و کند انگبین
فربهی آورد ولی وقتی   گر ز ترسی کسی کند پرهیز

قطعه

در سبوی نو گل حکمت   چون سیم کوره خو بسوزد کس
پس خورد یک درم از او هر روز   نافع آید ز بهر زیق نفس

قطعه

گل بخند چو ساید مرد و انگه   با پشت خود سازد خمیرش
بزن هر که دهد زن بی دردد   ز فرط دوستی گردد اسیرش

قطعه

بیاض بیضه مرغ آنکه مالد   ز خیل نیکوان برد گوی بهوش
جمال و عارضش محفوظ باشد   ز تاب آفتاب و تاب آتش

قطعه

زن چو ماند دار حنیبی در قبل   از سحر گر تا بوقت خفتنش

چون رسد نزدیك او مرد از جماع   لذتی یابد که نتوان گفتنش

قطعه

خوردن شوکران و مثل رصاص   فلفل سوده را بروغن گاو
چون خورد باشدش امید خلاص   سیر را چون بپزی و میل کنی
مزه کهنه را بود نافع   ور خوری خام در نهار بود
کرمهای دراز را دافع

قطعه

دو درم اگر کنی رغبت   از برای بهق بود نافع
معده را تقویت کند باشد   قشا و قی را شود دافع

قطعه

ایکه بینم بر تشکنای جهان   که بتشویش مانده ز صداع
گر شفا بایدت جماع مکن   که مضرت در صداع جماع

قطعه

روز و شب مکن دایم بیخوابی   خواب میکن که ای زهر فراغ
زانکه بیخوابی مدام شود   سبب سوء هضم و ضعف دماغ

قطعه

زن دهد چون بپرورش کرباس ال   در طبیخ عود و سنبل سعد و مشك
پس کند آرد ساعتی در فرج خویش   سازد تن تنگ و معطر گرم و خشك

قطعه

در مداوای مرض خواهیم گفت   سخنی پاکتر ز آب زلال
بهر امراض اسافل تنقیه بر   بهر امراض اعالی اسهال

قطعه

از برای بهق عاقر قرحا   دانگی و یکیدرم ز اطریلال
نسان و بکوب باعسلش   دو سه حب ساز و میل کن فی الحال
باش در آفتاب گرم و ببین   قدرت ذوالجلال و الاکرام و افضال
یکدرم عود و مثل او سنبل   مشك دانگی و سعد یك مثقال
ساز معجون بشهد و میلش کن   که برد از دل تو رنج و ملال
کم و بیش را دهد قوت   بکند دفع سرعت انزال

قطعه

صمغ عربی بسر فه نیکست   وانکه ز برای دفع اسهال
آواز گرفته را کشاید   بکشیرتبا ازو بود دو مثقال

قطعه

برادفیون مقاومت چو کند   در شکم بادها کند تحلیل
کند اورا ز بول و حیض و عرق   برد اماس دست و پای علیل
سده را که در جگر باشد   بکشاید بامر رب جلیل

قطعه

بود که معده خالی کم کن   که باید در بدل روح تو تحلیل
چو روحت در بدن تحلیل یابد   برودت مر تو آید بی تو بی قیل غالب
ز بهر صحت باید ضرورت   مزاجت را بگرمی کرد تعدیل

قطعه

خاکستر بید اگر ببر گیر   بر غلبه خند و بر ذبالیل
زین هر دو مرض که کشته شد زود   صحت یابد علیل بی قید

قطعه

همیشه انکه ز تشویش مره صفرا   بود بجانب گرمی طبیعتت مایل
دگر مخانه حمام مختصری باشد   که بیحال شوی تا که از طپید دل

قطعه

سردم از شقاقل مصری   بستان و بکوب باعسلش
یکدو ساعت چو بگذرد با زن   شو مقارن که دیگر است محل

قطعه

از برستوی خوری که بحش   دیده را روشنی آورد حاصل
خون او را چون بپاشی به زن   شهوت او کند برو زایل

قطعه

درمی چون خورند از دیوند   پاك سازد بدن ز بلغم خام
بهر ضعف قلب و نفخ جگر   ورم کلیه و درد اجسام
بر شود نفس و فیق و فواق   سدها هم بکشاید او بتمام

قطعه

یکدرم از زعفران هر کس خورد در صبح   معده را قوت دهد غم هم برد از دل تمام
هم منی بکشاید و قوت دهد نشت و کمر   درد دل را هم بود نیکو بگفتم والسلام

قطعه

خوردن خشخاش آرد خواب را   دعنش کن ای ذبیا دری سقیم
سرعت انزال کردار دهد   سرعت انزال را نفع عظیم

قطعه

اوثیر خودی چو نیم مثقال　بیرون برد از تو بلغم
نیکو بود از برای معده　قوت یابد از و جگر هم
فارغ کندت ز درد سینه　تشویش سپرز را کند کم

قطعه

شود خورده چو نسرکه بی شبه　نشاند فرو تشنگی را ز مردم
ز درد تخلاصی دهد زده گر　گذاری چو بر موضع زخم کژدم

قطعه

برگ تنبول چون خوری هر روز　سخت گردد چو کرده آهن دندان
بو فرو زد درخت چو گل آید　بوی خوش همچو غنچه اش ز دهان
فرح آرد ترا و در خاطر　غم نماند شوی خوش و خندان
بدل و معده و جگر برسد　نفع بیرون از حد امکان
اشتها آورد دهد یاری　هضم را گر دمست تمام بیان
عضودان بی تردد مفرد　در حد اسم چون بود عیان
خبر دهوس او مشارك گل　ور نباشد چنین مرکب دان

قطعه

بریشم بکیرم هر کس که هر روز　کند مقراض و با شهد تر چنان
بیامیزد بیاشامد دلش را　فرح بخشد شود خوشحال و خندان
توانا گردد و شهوت کند زور　شود عضوی که ضعیف با چو سندان

قطعه

اگر پیکان بماند در تن کس　چرا انکس از آن بیا باشد چو پیکان
چو بیخ نی طلا سازد بشهدش　برون آید ز تن بی شبهه پیکان
ز غیر آید نکو هرد بسیلم　گرش سازی طلا از روی درمان
کند تلیین بزندش چو انگردد آب　شکم بندد گرش سازند بریان

قطعه

پنیر مایه خرگوش اگر خوری بشراب　بود مفید بی زهر حلیه جانوران
وگر به سرکه خوری صرع را بود نافع　شود علاج سده هم غشا را درمان
وگر بطفل دهی اندکی بسوده شد　ز صرع ایمنیش باشد و ز سکته مان

قطعه

سنائی اگر هلیله زرد و کشی بچشم　کم گردد آب رفتن از چشم درد مان

گر هر صباح کشنیزی بکدرم بقند　قوت دهد بمعده بیدنی بیکمان
ورده درد نقوع کنی وانگهی خوری　صفرا و بلغم از تکند دفع ضمان

قطعه

سرگین موش دفع کند سنگ گرده را　چون حل کنی در آب جسنك در کشی روان
در چشم گر کشی برد از دیده ابیاض　سازی چو شاف نوم کند معده ادرون

قطعه

تخم دیواج را کنی چون میل　رنج اسهال را بود درمان
ور بمالی بروغن کنجد　جرب و حکه را مجرب دان

قطعه

آب آهن تاب را هر کس خورد　معده اش قوت پذیرد بیکمان
قرحه امعا و ضعف باه را　سود دارد آشکار او نهان
هیضه را نافع بود بندد شکم　گر رسد از خوردن زهرش امان

قطعه

گر کشی انکوزه را در چشم خویش　چشم تو از تیرگی یابد امان
ور خوری اندر کرده حب بکدانك او تنم　باد ها را اشکند اندر زمان

دفع هر دردی کند اندر نعوظ　بول راند حیض را هم بیکمان

قطعه

بیخ دوزی چو مغز جوز خوری　کو بیراز صد یکی منافع آن
از گلو دانه ات خلاص کند　برهاند ترا ز درد میان
کرمهای دراز را شکند　بحیض نافدا بود درمان
گر بیدشوارت شود انگیز　کار دشوار تو شود آسان
ور با نجیر ضم کنی از زهر　ضرر آیدت شود زیان

قطعه

مو روید گر کنی خناش را　پس گذاری بر زهار کودکان
زن اگر دشوار زاید زهره اش　مال بر فرجش که زاید در زمان

قطعه

شادنج را گر کنی مغسول　پس بیامیزش به شیر زنان
کشی اندر بچشم خود ببرد　خارش چشم را و سوزش آن

قطعه

زهره سنگ پشت اگر بخوری　بکند دفع زهر جانوران

٧٢ حکر و معده را دهد قوه   نیك باشد ز هر درد میان
اشتها آورد کند انکیر   فرحی بخشد و کند خندان

قطعه

کرم سر بخی کر خواهی باشد   خشك سازی و پس زششان آن
نرم سازی و بدهن کنجد   نهی بر ذکر مرد جوان
ذکرش کردد از انکونه بزرك   کر زن آید ز دخولش بفغان

قطعه

دوا دو برك شفتالو برابر   بکیر و آب از انیك بستان
فرو کش صبح صادق یك پیاله   کر حب القرع را انداز د آسان
وکر کرم دراز خرد باشد   کشد نکذارد اثاری از ایشان

قطعه

شاخ کوزن چو بسوزی و کوبیش   وانکه ضلایه کرده بر بزی کینی سنون
دندان سفید سازد و قوتدهد لکی   خون آیدش ز کینه کند حبس خون از ان

قطعه

هر که با ماء عسل نرخس را   چهار مثقال نر کرو ونزفزون

ناشتا

ناشتا میل کند هر کرمی   کر بود در تنش آرد بیرون

قطعه

بو شکم چون بنهی حنظل را   با سیر دانه و خل و نطرون
هر چه از کرم چه خرد و چه دراز   در درون باشدت آرد بیرون

قطعه

معده از خلط کند پاك اکر   ده درم آب چغندر بندی دیقون
درد قولنج بود درد کلو درد کمر   درد یا درد دندان درد سر و درد سران

قطعه

مردمی باید که باشد محتنب از جماع   تا بود از اهل دانش در ده حکمت کرو
ز امتلای معده و زرك زدن   وز جماع ناشتا و ز دنش حمام نو

قطعه

فندق را سوزی و بسرشتی بزیت   بر نهی بر فرق طفل بی کناه
چون بماند چند روزی بر سرش   چشمش از ازرق بود کردد سیاه

قطعه

نخود را خواه خام و خواه پخته   خورد چون کس فزاید قوت باه

٧٣ برد ریح و سعال و بلغمی را   کند او آز صافی را بدبخواه

قطعه

تخم شلغم چو بر از کوفتش   بر عسل میل کنی سیکه و کاه
نرم سازد شکم و نیك بود   دفع سم را و قوی کردد باه

قطعه

مورد را در دوغن کنجد بپزی   وانکهی صافش کنی و کاه کاه
ریزیش بر موی و مالی موی را   موی را از ریختن دارد نکاه

قطعه

مسکه هر روز اکر کسی مالد   بر تن خویشتن شود فربه
ور بمالد بران ورم کر بود   بر کشد ران و حضیر کردد به

قطعه

قوت جسم و جان اکر خواهی   زیر این سبز رواق فیروزه
نان یك روزه بایدت خوردن   لحم دوزه آب سرد و نه

قطعه

درش ادی سر روح بود   اولش آمدست حیوانی

دوم

دویم آن طبعی آمده است   سیمش نیست غیر نفسانی
جای او آید لو دکر جکر است   جای سیوم دماغ تا دانی

قطعه

خصیة الثعلب ار خوری بعسل   کرده معجون چنانکه میدانی
در جهد باشدت مفید و چند   شد جنانم کمان که میدانی
ور کنی نرم و در کشی بشراب   سخت کردد همانکه میدانی

قطعه

سحو نبابات جو و آب باقلی   نافع بود چو بر کلف رو طلا کنی
ور دانکی اختیار کنی با کثیراش   بیماریت بود چو ز صفرا طلا کنی

قطعه

مغز خفاش را که تازه بود   بر کفهای خویش اکر مالی
پیر صد سال کر بود امرد   سر بر آرد عصای او خالی

قطعه

بر موم و روغن کنجد جو زرنیخ   بیامیزی ز هر ریش بینی
بر انکه مالی اندك فرجها را   عجب باشد که دیکر ریش بینی

چون بجوشی نیم مثقال از حنا / بر نهد ش کرده شیرین در کشی
ناخوشی کر باشدت از درد پشت / ناخوشی کردد مبدل با خوشی

قطعه

چو مرجان سوزی و ساری ینفش / نبات مصری اعلا فزایی
بر انکاهش کسی بر دیدهٔ خود / فزاید دیده‌ات دا روشنایی

قطعه

کبوتر را سرو با بر سوزی / بکوبی و برببزی و بسایی
کشی بر دیده شبکوری کند دفع / رود ظلمت فزاید روشنایی

قطعه

بیاز نرکس ار جوشی و آبش / بپاشی بنهد آید تراقی
بقی آید برون از معده اخلاط / زش بیخ بساط نقل راحی
بدستیای کلکم شد این رسا تمام / کر آشی نرسد ز انقلاب ایامش
ز خواندش بفواید رسد چون احاد / بود فواید اخبار سال اتمامش

قصیده در اسماء ادویه

کر کنی کوش شنویم از دل و جان / مشکلات ترا کنم آسان

کنم ان بهر خدمت تو رقم / نام هر دارویی بکلک بیان
کویم اسماء ادویه اجناس / کر نباتست و معدن حیوان
عون از آن طلب کنم که بود / آفریننده زمین و زمان
نبود غیر او چو در شکری / ظاهر و باطن آشکار و نهان
سادج هندی آمده تیرج / لعبت بربریه صورنجان
اسطوخودوس موقف الارواح / روح جان سبد آمده مرجان
جند بیدستر اش بجکان است / که کند دفع علت صبیان
نبت حد وار غیرها فزوین / که لطیف بود چو بوزیدان
زم راکوی شب و مازو عفص / قلی اشنا دو حرض دان اشنان
ساج نام درخت سال شده / داروی رومی آمده سولان
بزر کتان و بزر خبازیست / تخم نان کلاغ و تخم کتان
بصل الفار آمده اسقیل / که بود پیاز ازآن بریان
لوز بادام و خوخ شفتالو / دبه فستق انار کورمان
بحیل الکش ریش بزمیکو / کوربارا فراسیون میخوان
سیر ثوم آمده و پیاز بصل / سعد عد و حیل بادنجان

سنزبان عجم بود تنبول / بان که بوهای بد برد ز دهان
بیخ نخ اصل سوس آمده است / که فزاید ازآن قی و غثیان
خصیة الثور خصیه کاویست / که کند کرده سخت چون سندان
نبت اسراش غرا آنسر سخن / که بکارش برند کفش کران
داروی علت رمد باشد / اصل آن جا کو و نا میران
تخم نیکو فراست حب النیل / لبنه غالبست حب البان
بهمن احمرست و بهمن سرخ / کش بدل آمدست خولنجان
نبود غیر دارچینی بخ / که مفید آمدست در خفقان
هند باو لسان ثور بود / بی بخن کاسنی و کاو زبان
قصب السکر آمده نی قند / که ازآن تازه می شود دل و جان
توتیا سنک بصری آمده است / سرمه اثمد حضیض بود خولان
عود حصرم که بی نظیر بود / در زمانی که دم کند نقیان
نبود غیر زعفران که کر / که برد غم تمام از دل و جان
نام سقمونیات محمودت / که ازان میکند شکم سیلان
اسد و ثعلب دوبه و شیر / حوت و خرچنک ماهی و سرطان

قرد بول و غائطیت براز / نبض باشد عبارت از شریان
راح باشد شراب انکوری / که ازآن منبسط شود انسان
جز و اعظم عبارت از نکیست / که کند عقل و فهم را نقصان
باشد افیون عصارهٔ خشخاش / که رسد نفع ازان بخلق جهان
سرفه و نزله را مفید آید / نفث دم را بود بر نیم زمان
درد ها را بود تمام ازین / لیک نبود بر آن تمام ادمان
چهار مثقال معقر ز عسل / لیک از ادویه یکی میان
ربع مثقال دانکی و نیم است / این چنین آمده است در اوزان
قلب باشد دو طحال سپرز / رکبه زانو فخذ چه باشد ران
صدر برخ ناصیه جبین باشد / شفتر وس بود لب و دندان
کلیه کرده کبد جکر آمد / صد و شر لست سینه و پستان
جبنم کرینه عین باکهر است / قلب مشوی بود دل بریان
یوسفی این قصیده از هجرت / زدد قمریه صحیفه دو دان
که چو خوانی و حط برین کوئی / که برو باد از خدا غفران
دارد امید مغفرت که چه / نامهٔ او سیه شد از عصیان

نسخهٔ موشک ملا مشکی که رود کشتیش اندر خشکی

هست توحید خداوند کریم — بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا میکنم از نام خدای — که بهر کار بود راه نمای
او برافروخته انجم قندیل — کرده آتش چو گلستان خلیل
آسمان را بشب عنبر بیز — کرده از کوکب روشن گلریز
طرف خورشید از او سوزانست — چون انار دیست که سر گردانست
از کواکب چو چراغ افروزد — هر شب این قلعهٔ مینا سوزد
گاه بنموده درین خرگه ماه — کرده گاه نماید خرگاه
چون شهابی جهد از روی هوا — میدهد باد و هوای ما را
شام چون بگذرد و روز آید — صحن این باغ جهان آراید
بر فروزد چمن عارض گل — ز آتش شوق بسوزد بلبل
در چمن آتش گل افروزد — شعلهاش خرمن بلبل سوزد
قامت سرو که افراخته است — بهر دل سوختهٔ فاخته است
هر گیاهی که برآید از خاک — میکند سجدهٔ بندگی یزدان پاک
کامل این کار که مینا رنگ — مینماید هنر رنگارنگ

هست

هست دنیا چو هنرخانهٔ او — ما همه کارگرانیم در او
گر بگویم صفت او صد سال — نتوانم که رسانم بکمال
عقل کلی بکمالش نرسد — هیچ کوری بوصالش نرسد
یا الهی بتجلی آتش طور — که شب موسی از آن شد پر نور
مشکی سوخته از راه کرم — ز آتش مهر جنابان ز علم
که کند از دل پر نور اظهار — نکته من شجر الاخضر نار

هست در نعت رسول قرشی

بعد ازین نعت رسولش گویم — سر قدم ساخته سویش پویم
آن رسولی که خداوند جهان — ساختش خاتم پیغام بران
او بود واسطهٔ بود همه — کوی او کعبهٔ مقصود همه
او بود واسطهٔ عالمیان — بندهٔ طلعت او آدمیان
کرسی و لوح طفیل قدمش — باغ فردوس حریم حرمش
یوسف مصر غلام رخ او — لمعهٔ خور ز رخ فرخ او
نسخهٔ از رخ او باشد گل — زان بود واله و شیدا بلبل
در جهان نیست بهای مویش — من چگویم صفت گیسویش

دارد امیدم از لطف خدا — مشکی دل شده بی سر و پا
که ببوی حرمش ره یابد — نظر لطف از آن شه یابد

مدح خان سنجاروچی خان

خان جم قدر که آتش که کین — سوخته جان و دل دشمن دین
سوی هر قلعه که رو آورده — زود با خاک برابر کرده
مثل او قلعه کشای بجهان — کس ندیدست ز نوع انسان
گوی فضل و هنر از جم برده — کس چو او گوی چنین که برده
داده فضل و هنرش رونقی — زو هنر یافته بازار نوی
علمای و فضلای اسلام — همه بر درگه او کرده مقام
همه بیش کرمش حاتم طی — خادم درگه او صد چون کی
مثل او خان مسیحا نفسی — نشنیدست و ندیدست کسی
نام او خواند شهنشاه جهان — خان با فضل و هنر روچی خان
ایکه از لطف خدای متعال — در جهان یافته است جاه و جلال
تو یی آن خان که درین خطهٔ پاک — علم افراخته است تا افلاک
کوس دولت زده در عالم — کرده پایهٔ دولت محکم

شه سواری

شه سواری چو تو در خانهٔ زین — ننشسته بهمه روی زمین
داد عدل تو چو گردید عیان — محو شد معدلت نوشروان
تا کف خود کشادی بکرم — گشت معدوم ز عالم حاتم
جود لطف تو ز حد بیرونست — وصف فضل تو چگویم چونست
خاک در دست تو چون زر گردد — در کف سنگ چو گوهر گردد
کیمیای نظرت ای سرور — خاک را کرده بیک لحظه چو زر
جانب هر چه نظر اندازی — گر همه خاک بود زر سازی
هست امید من بی سر و پا — بنگارندهٔ طاق مینا
که بود تا فلک نیلی چهر — وین فروزندگی مشعل مهر
ماه روشن ز جمالت بادا — کوکب جاه و جلالت بادا
توسن چرخ کهن رام تو باد — ورد ارباب سخن نام تو باد

مدحت شاه همایون گویم — راه مدحش بدو جان پویم

شاه عادل دل گردون حشمت — ماه فرخ رخ کیوان رفعت
آفتاب فلک فضل و هنر — گشته خاک ره او شمس و قمر
گوی فضل و هنر از جم برده — کس چو او گوی چنین که برده

هم سکندر فر و دارا رایت   دردِه حکمت بی هم تایت
همچو او شاه مسیحا نفسی   نشنیدست و نه دیده است کسی
دردِه علم و هنر پیش روی   علم از او یافته بازار نوی
هنر و علم از او یافته رواج   علما گشته بعلمش محتاج
تاج بخش است و شهی با کرمست   بکرم در همه عالم علم است
همچو پیش کرمش حاتم طی   خادم درگه او صد چون کی
پادشاهان که تخت و تاج چند   همه بر درگه او محتاج اند
قصر جودش به بلندی طاقست   در پناه کرمش آفاقست
هست برتر ز فلک پایهٔ او   بر نهم چرخ فتد سایهٔ او
شده هندوی زحل چاکر او   روز و شب گشته بگرد سر او
بندگانش همه دولت یارند   مشتری وار سعادت دارند
آفتاب رخ هر زهره جبین   پرتو انداخته بر روی زمین
چون عطارد همه اهل قلم   مدح این شاه جهان کرده رقم
قمرش حاجب درگه باشد   فلکش خیمه و خرگه باشد
گردش چرخ بکام دل اوست   همه احوال جهان حاصل اوست

علما و فضلای ایام   همه بر درگه او کرده مقام
چون من بی سر و پا خلق جهان   این سخن کرده همه ورد زبان
آنکه با طالع میمون باشد   حضرت شاه همایون باشد
ای سر جملهٔ شاهان جهان   وی گدایان درت پادشهان
تو همایون فلک و پایهٔ تو   پادشاهان همه در سایهٔ تو
پادشاهی چو تو در خانهٔ زین   ننشسته به همه روی زمین
تویی آن شاه که در خطهٔ خاک   علم افراخته بر افلاک
کوس دولت زده در عالم   کرده پایهٔ دولت محکم
داد عدل تو چو کردند عیان   محو شد معدلت نوشروان
جود و لطف تو ز حد افزونست   علم و فضل تو چگویم چونست
خاک از فیض تو چون زر گردد   در کف سنگ چو گوهر گردد
کیمیای نظرت ای سرور   خاک را کرده بیک لحظه چو زر
نار حکمت چو فروزان سازی   آتشی در دل کان اندازی
تربیت یابد اگر از تو حجر   خاک راه تو شود شمس و قمر
جانب هر که نظر اندازی   گر همه خاک بود زر سازی

هست امید من بی سر و پا   بر نگارند طاق سما
که بود تا فلک نیلی چهر   وین فروزند کی مشعل مهر
ماه روشن ز جلالت بادا   کوکب جاه و جلالت بادا
توسن چرخ فلک رام تو باد   ورد ارباب سخن نام تو باد

گویم اینک سبب نظم کتاب

ای که داری خرد و دانش و هوش   مستمع باد بگویم کن گوش
تا بگویم بتو راز دل خویش   بنمایم بتو حال دل خویش
چند روزی من برهم زده حال   داشتم از غم ایام ملال
سر زنو بوده بجیب از اندوه   بود دلم سخت اندوه چو کوه
دل من زار و مشوش می بود   وز غم و غصه پر آتش می بود
از قضا موسم نوروز رسید   جمله باغات بفیروز رسید
سبزه از روی زمین گشت پدید   لاله از کوه نمایان گردید
هر گلی کز نظرم بود نهان   باد نوروز ورا کرد عیان
ناگهان گفت که ای دلشده نیز   تیغی که ز کیاهی برخیز
گذری کن سوی بستان و زمین   که بسبزه نرسد بازمین

لاله گردید نمایان در باغ   گشته در پیش نظر مثل چراغ
از گل سرخ و کبود و نسرین   بوستان گشته چو فردوس برین
از گل زرد و بنفشه بستان   گشته آراسته چون باغ جنان
نرگس و سوسن و نیلوفر تر   ارغوان و گل امرود منکر
گل صد برگ و سفید با دام   در نظر آمده گلها چون نقرهٔ خام
طرف بستان شده گل ریز همه   گشته گلها طرب انگیز همه
از درخت آمده گلها دو تک   در نظر آمده همچون ز زحک
در چمن هر طرفی سرو چنار   هست در پیش نظر چون تعداد
این صفت را چو از او بشنیدم   جانب باغ روان گردیدم
طرفه باغی که چو فردوس برین   تا نشان آمده در روی زمین
آبها هر طرفی گشته پدید   دیدک آمد و تر او مروارید
لاله و غنچه و گل خندان بود   انجم او کهکشان دو صد خندان بود
اینچنان باغ ندیدم هرگز   بلکه از کس نشنیدم هرگز
گفتم ای باغ بدین حسن و جمال   چون نماید شب و روز و مه و سال
پس همان به که بیام معبود   هر گلی را که درین باغ بود

۸۰ بنمایم همه را در آتش تا شوم شاد و دلم گردد خوش
زود رفتم بسوی خانهٔ خویش طرف کلبهٔ ویرانهٔ خویش
چون مرا بود در آتش بازی همه اسباب ز موشک سازی
و اندرین علم ببین یادم بود و آنچه ارشاد ز استادم بود
نسخه‌ها را همه پیش آوردم به مراد دل خویش آوردم
آنهمه گل که در آن گلشن بود همه در خاطر من روشن بود
یک یک را همگی کردم راست گفتم اینها به مراد دل ماست
به مراد دل ما بود همه سربسر نو و صفا بود همه
چون دمی فکر و تامل کردم نام آن باغچهٔ گل کردم
هست این باغچه در عین کمال نیست این باغچه را هیچ زوال
گل این باغچه باشد شب و روز خاصه در موسم عید نوروز
بس که این باغچه اعلا و نکوست خوبرویان همه را میل باوست
هر کجا سرو قد دلجوئیست شوخ مه طلعت مشکین موئیست
سیم و زر صرف درین کار کنند تا که نظارهٔ گلزار کنند
میروم بر سر آتش بازی تا کنم شرح ز موشک سازی

اولا

اولا ساختن داروها بنمایم بتو سروی در پا
آن قواعد که مرا یاد بود همه ارشاد ز استاد بود
بر تو خواهم که عیانش سازم و اندرین نسخه بیانش سازم

هست اندر قواعد این نظم

ای خردمند اگر داری هوش گیر چون درّ سخنم را در گوش
هر محلی که نشینی بیکار دست نابرده سوی سنگ و طحا
در سر کار به تکبیر و دعا یاد میکن ز سر صدق و صفا
بعد از آن آنچه از او دیدی تا که ترا کرده باین کار ارشاد
ای جوان یاد بکن پیر ترا بعد از آن جملهٔ استادان را
بر مصنف ز خدا رحمت خواه تا بخواهد ز خدا عذر گناه
ورد خود ساز چنین آخر کار تا شوی از هنرت برخوردار
این قواعد که بجا آوردی خویش را در همه جا جا کردی
بعد تکبیر و دعا هوشیاری دست بر کار اگر بجا کردی
اولین آنکه تو گوگرد بسایی انقدرها که شود همچو کلای
باید انگشت چنان سائیدن که دگر راست نیاید سخن

۸۱ بعد از آن شوره در افکن آنجا آنچنان سای که گردد یکسان
چون بهم سنگ زدی دارو را آزمودن بود اول او را
اندکی بر زبر کاغذ ریز آتشی ده پس از آن و بگریز
سوخته گر نشود کاغذ او هست این داروی بیغش نیکو
چون زدی آتش و دارو افروخت دگر از آتش رو کاغذ سوخت
بایدش کرد صلایه بسیار تا چو یکسر شود مثل غبار
گویم القصه هوائی او را امتحان گر کنی آن دارو را
ز آتش تیز نسوزد قرطاس هر که آن ساخت بود چون جاماس
شرح سائیدن دارو این است یادگیرش که ببی رنگین است

گویم اکنون صفت داروی تیز

داروی تیز بسی بر کار است زانکه او در همه جا در کار است
هفت جا کار دهد این دارو بهتر است از همه خاصیت او
داروی پر عدد بسی کاری دان بعد از آن موشک شکواری دان
چرخی و بانگی و جز و آبی میتوان ساخت اگر دریابی
آسمانی و فتیله هم از وست یادگیرش که بسی خوب و نکوست

ای

ای دل بی سر و سامان برخیز از پی ساختن داروی تیز
این زمان شرح کنم دارو را تا شود این گره مشکل را
شوره اشرا تو بکن ده مثقال پنج مثقال ز گوگرد و زغال

صفت جملهٔ گلها گویم

بشنو اکنون صفت گلها را حل کنم پیش تو مشکلها را
میکنم شرح بهشت یکیک اول از سرو ز گلها زجلک

صفت زجلک ایوانی شد

بهر زجلک که بود ایوانی هست آنها که کنم تا دانی
چار درم شورهٔ اعلا بردار سر ز گوگرد و سر انگشت بیار
نه درم رنگ چون در باید بعد از آن باید بهم درساید

صفت زجلک زنجیره کنم

بهر زجلک که مسلسل آید ده درم شوره نیکو باید
یک ز گوگرد و یک انگشت بیار چار با خوده و فولاد چهار

صفتی از گل مهتاب کنم

گویم اکنون صفت مهتابی که مانندک شمعی دریابی

٨٢ ده درم شوره و زرنیخ یکی   سه ز کوکرد درین نیست شکی

هست وصف گل مهتاب دگر

وصف مهتاب دگر میگویم   سخنی تازه و تر میگویم
سه ز کوکرد کن ای حورسرشت   ده درم شوره و دنگی انگشت

از ستاره کنم اکنون تعریف

بهر استاد ایا مرد حکیم   تو ز کوکرد بیار و دو نیم
باز زرنیخ یک و نیم بیار   ده درم شوره بران کن ایثار

بشنو از من صفت نیرنج را

گر تو خواهی گل نیرنج سازی   بشنو از من که بنا شد باری
پنج و نیم است زغال و نیرنج   ده درم شوره کن از راه یقین

هست تعریف کنون از گل سرخ

از گل سرخ سخن میگویم   همه بر وجه حسن میگویم
شوره اش ده درم ای هوشیار   هشت مثقال تو انگشت بیار
هست کوکرد یکی شش فولاد   این چنین گفت درین کار استاد

صفتی از گل اسفید کنم

بهر

بهر آن گل که سفیدش خوانند   بهتر از جمله گلها دانند
شوره خوب بکش ده مثقال   سه ز کوکرد و یک و نیم زغال
چار مثقال دگر فولاد است   هر که او ساخت دگر استاد است

از گل زرد کنم تعریفی

باز گویم صفتی از گل زرد   که بود از گلها مفرد
ده درم شوره کن ای بهر کرم   یک ز کوکرد و ز آهن دو نیم
نیست از یکدرمش بیش زغال   باید کاین گل دیبا فی الحال

گل صدبرگ چنین باید ساخت

آنکه این نسخه رنگین پرداخت   گل صدبرگ برین قانون ساخت
شوره آن ده و دو مثقال است   پنج فولاد بسی بکار است
چهار انگشت دو کوکرد بکن   راست گفتم بتو اینست سخن

بشنو از من صفت نرگس را

صفت نرگس بیمار کنم   سیم و زر در دهن اظهار کنم
شوره ده باید و فولاد سه چار   باز کوکرد یک انگشت چهار

صفتی از گل سوسن گویم

٨٣ میکنم وصف گل سوسن را   تا زند طعنه گل گلشن را
شوره اش را تو ده و دو داد   چار و نیم دگر انگشت بیار
هست کوکرد دو و نیم دگر   سه ز فولاد کن ای نیک پسر

ارغوانرا کنم اکنون تعریف
صفتی از گل سوسن گویم

ارغوانرا من بی صبر و قرار   این چنین ساخته ام چندین بار
شوره اش یازده باید ای یار   سه ز انگشت و سه کوکرد بیار
زینه جودن آن چار بود   خوبتر از گل گلزار بود

این صفت از گل امرود کنم

از برای گل امرود بیار   ده درم شوره و فولاد چهار
باز کوکرد و زغال او را   یک درم هم بکش و درهم آر

میکنم وصف گل بادام را

میکنم از گل بادام سخن   سخن اینست ایا مرد کهن
شوره اش ده درم و چودن چار   باز کوکرد یک و نیم بیار
هشت انگشت یک و نیم درم   بعد از آن جمله فروسای بهم

وصف نیلوفر ازین بنده شنو

میکنم

میکنم وصف گل نیلوفر   دانکه هست از همه گلها بهتر
شوره اش بیست درم می باید   سه ز فولاد کنی می شاید
دو ز کوکرد و دو انگشت بیار   تا شود بر تو مسلم این کار

این زمان وصف بنفشه گویم

بهر از درج دهن باز کنم   از بنفشه سخن آغاز کنم
شوره اش ده درم و نیم زغال   تا شود خاطر غمگین خوشحال

وصف آن گل که شقایق گویند

بعد از این وصف شقایق گویم   صفتی در خور و لایق گویم
هست کوکرد سه انگشت یکی   ده درم شوره درین نیست شکی
اندرین گل بود آهن سه درم   چون شود جمع بکن درهم خوش

بشنو از من صفت مروارید

این زمان نزد تو بی گفت و شنید   میکنم شرح گل مروارید
ده درم شوره آن باید کرد   نیم و دو نیم ز کوکرد و زرد
آهنش سه و زغالش یک و نیم   این چنین است ایا مرد حکیم

میکنم وصف عیار گل رو

صفت سرو چمن میگوییم   ده ارباب سخن می‌پوییم
سرو را شوره او ده باشد   سر ز گوگرد موجب باشد
هست انگشت سه و دو فولاد   این چنین است ز استادم یاد

شنوا اکنون صفت طرفه چنار

ایکه باشی ز هنر برخوردار   میکنم بر تو عیان شرح چنار
شوره اش شانزده باید کردن   شش زغالش بود و نشش چو دن
هست گوگرد چهار و دو گرش   راست کن تا بنماید هنرش

بعد ازین وصف هوائی گوییم

میکنم شرح هوائی را من   تا شود بر همه عالم روشن
موشکی را که هوائی باشد   چارده شوره آن می باید
نوز گوگرد یک و نیم بکن   دو ز انگشت در آن داخل کن

صفت از گل آبی گوییم

از برای گل آبی یاد   ده درم شوره دنیا بر داد
هست مثقالی و دانگی ز زغال   باز گوگرد یک و نیم بیار
هست فولاد دو نیم درم   راست کن زود برو شو بیغم

آن هوائی که نماید گل را

آسمانی که از او ریزد گل   پیش تو شرح کنم چون بلبل
ده و دو شوره آن باید کرد   باز انگشت دوای نادره مرد
وزن گوگرد ز فولاد بیان   شد یک و نیم بوقت میزان

بشنوا از من صفت آبی را

دست از جمله گلها شوییم   صفت موشک آبی گوییم
آن قواعد که بود در آبی   با تو گوییم که روان دریابی
قد طی حس و حبی عیابد   کاغذش هشت عددی شاید
کاغذ آخر شای سیوم دیه   چوب کن بشر از بحید ن
باید ش کرد نکیجه بنیاد   تا شود طرفه آن طیار
در سرش ریز تو اول گل ریز   میکند رم نیم درم داروی تیز
هم بدین قاعده اش پر میکن   تا شود پر ز همه سر تا بن
از کدو نیز یکی بر سر او   در تهش کن ز سرب لنگر او
تا بود هر دو سرش با لنگر   تا بسنجد بر آبیم بپر
بقواعد چو کنی انرا پر   می بر آید ز تک دریا در
سر برون آورد و گل ریزد   همچو مرجان که ز دریا خیزد

صفت موشک آبی اینست   شد الحمد که این طرفه سخن
گشت آخر بمراد دل من   شکر دیگر که خداوند انام
فرصتی داد که کردیم تمام   شکر دیگر که کنم از لطف خدا
کرد آماده سخن فن همتا   هر که تعلیم مرا کرد بیاد
بنو صحابت او با استادان   گرچه هستند بسی استادان
مثل این نسخه ندیدایشان   عرض از گفتن این حرف بلند
هر آنست که مردم دانند   که مسلم شده بر ما این فن
و اندرین فن دگری نیست چو من   آن کسانی که کنون استادند
هست معلوم که چون استادند   هیچکس نیست درین استادی
که بنا شد ز من استادی   گرچه دارند درین معنی نام
نیست هیچ کار تمام   هر که را هست هنر زیشان پیش
هر داند بکار دستور خویش   هنر من چو از ایشان بیش است
از حسودی دل ایشان ریش است   این سخن بهر همین میخوانم
تا حسودان همه را سوزانم   چون بگفتم سخن سوزان را
سوختم ز آتش غم ایشان را   وه چه گفتم همه لافست اینها

سر بسر لاف و گزافست اینها   من کجا این سر و سودا ز کجا
من کجا باشم و اینها ز کجا   من بر هم زده سودائی
هستم از عشق بسی سودائی   چو انکه دیوانه ام و مهجورم
گر بگویم سخنی معذورم   بعد ازان مصلحت آنست که من
زین سخنها نکنم هیچ سخن   بهتر آنست که خاموش شوم
ابسر شدم دگر و گوش شوم   دارم امید که هر کس خواند
اگر از راه کرم بتواند   بدعا یاد کند مسکین را
ز کرم شاد کند مسکین را   ز انکه این نسخه که او ساخته است
وین همه سحر که پرداخته است   این چنین نسخه ندیدست کسی
بلکه هرگز نشنیدست کسی   ابتدا کرده تا ختم سخن
گفتم مسکین هر بوصف حسن   بود از هجرت پیغمبر ما
هصد و پنج و سال بدانا   یادبا این نسخه همچون گلشن
که شد از آتش طبع روشن   همچو گلزار ادم روشن دارد
جرم دو باب از ان گلشن دارد   با دمقبول دل خاص و عوام

هم بدین ختم سخن گشت تمام



پیک رفتار بردی صدول ارلاه

فصل اول در اعمال شب جمعه و روز جمعه اما شب جمعه و آن افضل
لیالی هفته و اطیب شبهای شهرهاست و در جبر اش بلند و ساعتش
ارجمند و برکات آن بسیار و فضایل و حسنات بی شمار است
شبیست انکه در و طاعت و نیاز بود   در یجنوی تو از سوی عرش باز بود
شبی ایست انکه در و جمله عرض حاجت تو   قبول حضرت معبود کارساز بود
درین شب بموجب روایات حسنات بیفزاید و سیئات محو سازند
و دعاها اجابت نمایند و درجات رفیع کردانند و حاجتهای
عظیم روا کنند و اسیرانرا از آتش دوزخ رهائی دهند روایت
کند از امیر المؤمنین و آن حضرت از حضرت رسول صلعم که فرمودند
که هر کس در شب جمعه چهار رکعت نماز بکذارد به یک سلام و در
هر رکعت فاتحه یکمرتبه و سوره جمعه یکمرتبه و هر یک از معوذتین
و اخلاص ده بار و آیة الکرسی و بعد هر یک یکمرتبه و در هر رکعت
هفتاد بار استغفار خواهد از خدا تعالی و هفتاد مرتبه صلوات
فرستد بر پیغمبر و آل و هفتاد بار بکوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حضرت

حضرت حق تعالی کناهان متقدم و متاخر او را بر آورد و هفتاد حاجت
از حاجتهای آخروی بنویسد و بنویسد خدا تعالی از برای او
هزار حسنه و محو کند از و هزار سیئه و بدهد جمیع انچه خواهد
و بیامرزد او را اکر چه عاق والدین باشد نماز دیکر هر کرا حاجتی باشد
بخدا تعالی باید که غسل کند شب جمعه و بعد از نیم شب بجای
آورد دو رکعت نماز بکذارد در رکعت اول الحمد بخواند و چون
به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسد صد بار آنرا تکرار کند و در
آخر تا باخر الحمد اتمام کند و سوره توحید یکمرتبه بخواند و رکوع
و سجود کند و در هر کدام هفت تسبیح بکوید و در رکعت دویم
نیز بهمین منوال بکند و این دعا را بخواند و سجده کند و حاجات
خواهد و تضرع کند که خدا تعالی حاجات او را بی شک بر آورد
و هر حاجت که باشد که قطع رحم نباشد و در روایتست که هیچ مؤمن
و مؤمنه نباشد که این نماز و دعا بجای آورد مکر که درهای آسمان
از برای آن کشاده شود و همدران وقت یا در آن شب دعاء اجابت
یابد هر چیز که خواسته باشد اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَحْمَدُكَ فَالْحَمْدُ

ودرکوع

دهم

لَكَ وَاِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنِّي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَلَكَ
مِنْكَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ سُبْحَانَ مَنْ اَنْعَمَ وَشَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ
قَدَّرَ وَغَفَرَ اِلٰهِي اِنْ كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَاِنِّي قَدْ اَطَعْتُكَ
فِي اَحَبِّ الْاَشْيَاءِ اِلَيْكَ وَهُوَ الْاِيمَانُ بِكَ لَمْ اَتَّخِذْ لَكَ
وَلَدًا وَلَمْ اَدْعُ شَرِيكًا مَنًّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَا مَنًّا مِنِّي بِهِ
عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يَا اِلٰهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَلَا الْخُرُوجِ
عَنْ عُبُودِيَّتِكَ وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلٰكِنْ اَطَعْتُ هَوَايَ
وَاَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَالْبَيَانُ فَاِنْ تُعَذِّبْنِي
فَبِذُنُوبِي فَاِنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ وَاِنْ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي فَاِنَّكَ
جَوَادٌ كَرِيمٌ چند انکه نفس باشد بکوید یا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ اَسْئَلُكَ بِاَمْنِكَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ
وَخَوْفٍ وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تُعْطِيَنِي اَمَانًا لِنَفْسِي وَاَهْلِي وَوَلَدِي وَسَائِرِ مَا اَنْعَمْتَ بِهِ
عَلَيَّ حَتّٰى لَا اَخَافَ اَحَدًا وَلَا اَحْذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَبَدًا اِنَّكَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِيَ اِبْرَاهِيمَ وَنُمْرُودَ وَيَا كَافِيَ

موسی

مُوسٰى وَفِرْعَوْنَ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْفِيَنِي شَرَّ
فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ که شر انکس از و دفع شود باذن الله نماز دیکر روایت
از حضرت رسول الله صلعم که فرمود که هر که در شب جمعه دو رکعت نماز
بکذارد و در هر رکعت بعد الحمد پنجاه نوبت اخلاص و در آخر نماز این کلمات
بکوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ الْعَرَبِيِّ وَآلِهِ بیامرزد خدا تعالی از و
کرسنکی و تشنکی و فرج دهد او را از هر غم و حزن و نکاه دارد او را
از شر شیطان و جنون و نوشته نشود بر آن در انسان معصیتی و سبب
کرداند بر و خطرات و سکرات موت را و اکر بمیرد کسی درین شب یا در روز آن
شهید مرده باشد و بر دارد از او خدا تعالی عذاب قبر را و نخواهد
از خدا تعالی چیزی یعنی هر حاجتی الا که عطا کند او را و مستجاب کند
دعای او را و قبول نماید نماز و روزه او را نماز دیکر از حضرت
پیغمبر صلعم روایتست که هر کس در شب آدینه دو رکعت نماز بکذارد در هر
رکعتی الحمد یکبار و اذا زلزلت پانزده بار و بعد از فراغ بکوید
يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ خدا تعالی شر اهل آسمان
و زمین و شر پری و آدمی را از او باز دارد و انجای برخیزد

تا که خدا تعالی نظر رحمت با او نکرد و مکافاتش بهشت گرداند و پدر
و مادر او را بیامرزد و دعایش مستجاب و حاجتش روا کند و نیز
مستحب است که درین شب بسیار صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل تا صد
نوبت است و هرچند زیاده شود فضیلت آن بیشتر است و دیگر روایت است
که صلوات بر محمد و آل او در شب جمعه موجب هزار حسنه است و محو کند
هزار سیئه و ملائکه آسمانها طلب آمرزش کنند او میکنند تا قیامت
روز جمعه روز متبرک و عظیم القدر است مفیض و جلیل الامر است
و روز جمعه بهترین روزهاست و نزد خدا تعالی بهتر است از روز عید
فطر و عید اضحی و قیام قایم آل محمد درین روز خواهد بود و قیامت
درین روز خواهد شد و درین روز هر حاجت که از خدای تعالی
خواهند روا میشود مادام که امر حرامی نباشد و روایت است از
ابی عبدالله که چون روز آدینه آید بندهٔ مؤمن بهیچ چیز مشغول نشود
جز عبادت پروردگار که درین روز خدا تعالی بندگان را بیامرزد
و حاجات عظام روا کند و صدقه دهند درین روز ثواب بسیار
دارد و حضرت رسول الله ص فرموده که هرکه صلوات دهد بر محمد و بر
ال

آل من روز آدینه صد بار خدا تعالی شصت حاجت او را روا کند
سی حاجت در دنیا و سی حاجت در آخرت روایت است در کتاب ثواب الاعمال
که مذکور است که هرکس بعد از نماز عصر روز جمعه ده نوبت و بروایتی
دیگر بعد از نماز عصر هر روز صلوات و سلام بر پیغمبر و آل او بفرستد
باین نوع اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء الراضین
المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک
والسلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله
و برکاته حسنات باشد که در آن روز عمل جن و انس کرده باشد
و خدا تعالی بنویسد برای او صد هزار حسنه و محو کند صد
هزار سیئه و برآورد برای او صد هزار حاجت و بلند گرداند
برای او صد هزار درجه **نماز حضرت امیر المؤمنین** و این چهار رکعت است
در هر رکعتی فاتحه یکبار و پنجاه بار اخلاص بخواند و هرکه این
نماز کند از گناهانی که کرده باشد پاک شود چنانچه مثل
آن روز که از مادر متولد شده باشد و مرادات و حاجات
او روا شود و بعد از نماز این تسبیح بگوید سبحان

مَنْ لا یَبِیدُ مَعالِمُهُ سُبْحانَ مَنْ لا یَنْقُصُ خَزائِنُهُ سُبْحانَ
مَنْ لا یَنْفَدُ ما عِنْدَهُ سُبْحانَ مَنْ لا انْقِطاعَ لِمُدَّتِهِ سُبْحانَ
مَنْ لا یُشارِکُ اَحَداً فی اَمْرِهِ سُبْحانَ مَنْ لا اِلهَ غَیْرُهُ و بعد از
آن دعا کند **نماز فاطمهٔ زهراء** و آن دو رکعت است در رکعت
اول یکبار الحمد و صد مرتبه انا انزلناه بخواند و در رکعت
دویم بعد از الحمد صد بار اخلاص چون سلام دهد تسبیح
فاطمه زهرا را بگو و بعد از آن این دعا را بخواند سبحان
ذی العزة الشامخ المنیف سبحان ذی الجلال الباذخ
العظیم سبحان ذی الملک الفاخر القدیم سبحان من لبس
البهجة والجمال سبحان من تردی بالنور والوقار سبحان
من یری اثر النمل فی الصفا سبحان من یری وقع الطیر
فی الهواء سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره روایت
کرده که آنکس که این نماز بکند و از این تسبیح فارغ شود باید که
سجده گاه را بر زمین نهد و دعا کند و از خدا تعالی حاجت
خواهد و آنچه خواهد بطلبد که البته روا شود **نماز کامله**
اولی

روایت است از حضرت امام جعفر ع از پدرش و از جدش امیر المؤمنین
و از رسول الله ص که هرآنکس که روز جمعه چهار رکعت نماز بگذارد
پیش از نماز واجبی و در هر رکعتی ده بار الحمد و ده بار هر یک از
معوذتین و ده مرتبه اخلاص و ده بار جحد و ده بار آیة الکرسی
و بروایتی ده بار انا انزلناه و ده بار شهد الله بخواند چون
از نماز فارغ شود صد مرتبه استغفار کند و صد مرتبه بگوید
سُبْحانَ اللهِ والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد مرتبه صلوات فرستد
بر محمد و آل او و خدا تعالی شر آسمان و زمین را از وی دفع کند
و برآورد هفتاد حاجت او را در دنیا **نماز دیگر** عاصم بن حمید
روایت کند از ابی عبدالله ع که چون یکی از شما را حاجتی پیش آید
باید که روز چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه روزه دارد و چون
روز آدینه شود غسل کند و جامهٔ پاکیزه بپوشد پس بر جای
بلند شود و در خانهٔ خویش دو رکعت نماز بکند نزدیک زوال
و دستها برآورد و این دعا بخواند اللهم انی حللت

٩٢ بحاجتك بمعرفتي بوحدانيتك وصمدانيتك وانك قادر
على قضاء حاجتي غيرك وقد علمت يا رب من مهم
امري ما قد عرفته قبل معرفتي لانك عالم غير معلم
فاسئلك بالاسم الذي وضعته على السموات فانشقت
وعلى الارضين فانبسطت وعلى النجوم فانتشرت وعلى
الجبال فاستقرت واسئلك بالاسم الذي جعلته
عند محمد وعند علي وعند الحسن وعند الحسين
وعند الائمة عليهم السلام ان تصلي على محمد وآل
محمد وان تقضي لي يا رب حاجتي وتيسر لي عسيرها وتكفيني
مهمها وتفتح لي قفلها فان فعلت فلك الحمد وان
لم تفعل فلك الحمد غير جائر في حكمك ولا متهم
في قضائك ولا حائف في عدلك پس روي بر زمين
نهد وخود را بر زمين چسباند وبگويد اللهم ان
يونس ابن متى عبدك ونبيك ورسولك وحاجت خود را
بخواهد انشاء الله كه برآورده مي شود روز پنجشنبه روز مباركيست
خدا

خدا و رسول اين روز را دوست داشته اند و سعي در امور دنيا
و آخرت درين روز مي بايد و موجب قضاي حاجتها و رفع درجات
و روز مشتري است جهت طلب حوايج روايت از حضرت امام جعفر
صادق ع كه روايت كرده از آباي خود امير المؤمنين ع كه گفت
چون كسي را حاجتي بود صباح روز پنجشنبه آخر سوره آل عمران
و آية الكرسي و انا انزلناه و فاتحه بخواند كه حاجت دنيا و آخرت
او روا شود نماز ديگر در دار التعظيم مذكور است كه اگر در نصف
شب پنجشنبه دو ركعت نماز بگذارد و در هر ركعت بعد از
فاتحه ده نوبت سوره الماعون بخواند و بعد از هر دو ركعت
استغفر الله گويد و چون از نماز فارغ شود و سجده كرده از
خدا تعالى حاجت طلبد كه انشاء الله روا شود نماز ديگر جهت حاجت
روايت از رسول ص كه هر كه در روز پنجشنبه چهار ركعت نماز بگذارد
در ركعت اول الحمد يكبار و اخلاص يازده بار و در دويم الحمد
يكبار و اخلاص بيست و يكبار و در سيم الحمد يكبار و اخلاص سي و
يكبار و در چهارم الحمد يكبار و اخلاص چهل و يكبار و بعد از

٩٣ هر دو ركعت سلام دهد و بعد از سلام ركعت چهارم اخلاص
پنجاه و يكبار بخواند و پنجاه و يكبار صلوات فرستد پس سجده كند
و بگويد يا الله يا الله و دعا كند بانچه خواهد چنانچه آن حضرت
فرموده كه هر آنكس كه اين نماز بگذارد و اين قول بگويد اگر از خدا
در خواهد كه كوه از جاي برود و هر آينه از جاي در آيد و اگر
نزول باران خواهد باران ببارد و به درستي كه عجب مي كند
خدا تعالى بر كسي كه اين نماز بگذارد و حاجت خود را نخواهد
نماز ديگر براي حاجت خواستن در جمال الاسبوع مذكور است
كه هر كسي را حاجتي بزرگ باشد بايد كه غسل كند روز پنجشنبه
نزديك ارتفاع نهار و پيش از زوال دو ركعت نماز بگذارد در
ركعت اول الحمد و آية الكرسي و در دويم الحمد و آخر سوره حشر
لو انزلنا هذا القرآن تا آخر و سوره قدر و چون سلام دهد
مصحف را گرفته و بر بالاي سر برد و بگويد الهي بحق من ارسلته
به الى خلقك وبحق كل آية لك فيه وبحق كل مؤمن مدحته
فيه وبحقك عليك رجوعه ولا اجد احدا ادعوك
منك

منك يا سيدي يا الله ده بار و بحق محمد ده بار و بحق علي
ده بار و بحق فاطمه ده بار اصنع لي كذا و كذا هنوز از جاي
خود برنخاسته باشد كه حاجت او روا شود

١٩٤
١١

... شدن کار
دنه بار بخوانند ... جای بانه
بی نعو بیستد و باب ... الجلیل
من لعبد الله لیل الا ... و لکن حمیمین
انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین

جاعت فجعت
ججعت انججعت
القجعت کما لک
عین لمعین

الحمد لله رب العالمین